

EBOOK

WWW.X-SHOBHE.COM

مرکز پاسخ به شبہات و سوالات

کتاب الکترونیکی

تابستان ۹۰ – شماره ۲

EBOOK -- WWW.X-SHOBHE.COM



فهرست مطالب

- شبهه 1 (مسلمان خارجی): آیا شعار تکبیر شما ریشه و صبغه ی اعتقادی دارد و یا صرفاً سیاسی است؟
تشریحش چیست؟ 3
- شبهه 2: آیا صحت دارد که مالک اولیه سرزمین فلسطین، اسرائیلی ها بودند و اکنون نیز این زمین ها را خریداری کرده‌اند؟ 4
- شبهه 3: آیا قرآن کریم نیاز به تفسیر دارد . مگر نفرمود قرآن را آسان قرار دادیم و مگر در آیات متعددی به انسان‌ها مخاطب قرار نگرفتند؟ پس چرا به جای «ایها الناس» نفرمود: «یا ایها المفسرون»؟ 5
- شبهه 4: اخیراً با SMS یا ایمیل اذکاری ارسال می‌کنند که مثلاً 8 یا 9 بار بگویند و برای 8 یا 9 نفر بفرستید، 9 روز دیگر یک خبر خوش می‌شنوید و اگر انجام ندهید یک بلا می‌بینید؟ آیا صحت دارد؟ 8
- شبهه 5: از ما می‌پرسند: چرا باید در دین [اسلام] تقلید کنیم؟ و پاسخ‌هایی که تاکنون واصل شده قانع کننده نبوده است؟ 9
- شبهه 6: استاد ما می‌گوید: مگر می‌شود این همه انسانی که مسلمان (شیعه) نیستند به جهنم روند؟! آنهایی که این حرف‌ها را می‌زنند به خدا تنگ‌نظرانه نگاه می‌کنند. این با رحمت خدا سازگار نیست. 11
- شبهه 7: «اصول دین» تحقیقی است و نه تقلیدی. مگر می‌شود همه ی کتب آسمانی و مکاتب بشری را با تفاسیر متفاوتشان مطالعه کرد و یکی را برگزید؟ 13
- شبهه 8: اگر دین را از سیاست جدا ندانیم، چرا بعضی علما مانند آیت الله بهجت فقط به بعد عبادی دین پرداختند و در رساله‌ی خود بحثی از ولایت فقیه نیاوردند؟ 15
- شبهه 9: اگر واقعاً لقمه‌ی حرام دل را سیاه می‌کند، تقصیر کسی که از نوزادی به او لقمه‌ی حرام داده شده است چیست؟ 17
- شبهه 10: اگر هر امتی باید به دین پیامبر قبلی باشد، چرا حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) قبل از بعثت مسیحی نبود؟ 18
- شبهه 11: باورهای رایجی چون: سر بی گناه پایین دار می رود بالای دار نمی رود، هیچ کس تا به حال از گرسنگی نمرده است و ... چه ریشه و اعتباری دارند؟ اسلام چه می‌فرماید؟ 20
- شبهه 12: برخی از خانم‌ها در توجیه آرایش و بدحجابیشان می‌گویند: می‌خواهیم شوهرمان به دیگری نگاه نکند و یا می‌خواهیم زیبا باشیم. پاسخ دینی و روانشناختی چیست؟ 21
- شبهه 13: برخی روزه می‌گیرند، اما می‌گویند نماز را قبول نداریم و خداوند نیز بخشنده است! چه پاسخی دهیم که متقن و روشنگر باشد؟ 23
- شبهه 14: برهان نظم در نهایت اثبات نظم می‌کند و نه هیچ از صفات خداوند را، پس برهان کارآمدی برای اثبات وجود خدا نیست. 25
- شبهه 15: به نقل از برخی بزرگان می‌گویند: سفیانی هم اکنون وجود دارد و در ارتش سوریه است؟ آیا این اقوال صحت دارد؟ اساساً راجع به سفیانی توضیح دهید. 26
- شبهه 16: تمامی مکاتب معاصر و نوین، بر مبنای نظریات هگل است . آیا می‌توان در بیانی ساده و روشن [ریشه‌ای] آن را نقد کرد؟ (محیط ما دانشجویی است و برخی طرفدار آن هستند). 28
- شبهه 17 (بردسکن): چرا بعد از 1400 هنوز در شهادت‌ها یا روز عاشورا (یا دهه) سیاه می‌پوشیم؟ 30
- شبهه 18: برای رفع نیاز جنسی چه باید کرد؟ آیا ازدواج موقت راه‌کار است یا ...؟ 31

- شبهه 19: چرا خداوند در «الصفات - 22» می‌فرماید که ظالمین را با همسرانشان به جهنم می‌برد؟ مگر همسران آنها انسان‌های مستقلى نیستند؟ شاید آنها ظالم نباشند؟
-----33-----
- شبهه 20: چرا شیعه فقط اسنادی از اهل سنت را نقل و استناد می‌کند که موافق نظرش است؟ آیا این هوای نفس نیست؟
-----34-----
- شبهه 21: چرا مسلمانان دین خود را کامل و ادیان دیگر را ناقص می‌خوانند؟ آیا معتقدند خدا تکامل یافته و یا به خود جرأت می‌دهند که دین خدا را ناقص بخوانند؟
-----35-----
- شبهه 22: چگونه می‌شود که انسان همیشه شاد باشد؟
-----37-----
- شبهه 23: چگونه خرافه را از حقایق تشخیص دهیم؟ گاهی در مورد افراد نیز ادعاهای عجیبی می‌شود.
-----38-----
- شبهه 24: چگونه می‌توان «عدل الهی» را با دلایل عقلی به اثبات رساند؟
-----40-----
- شبهه 25: چه چیز بیانگر راه امام حسین^(ع) است، تفکر ایشان و یا مصیبت‌ها و زخم‌های ایشان؟
-----42-----
- شبهه 26: دجال و دابة الارض چه کسانی هستند؟ قبل از ظهور می‌آیند یا پس از ظهور؟
-----44-----
- شبهه 27: در اغلب سایت‌های اهل سنت و ضد شیعی از حضرت علی^(ع) نقل کرده‌اند: هر کس را که مرا افضل از دو خلیفه ی قبل بدانند، تنبیه می‌کنم! آیا درست است؟ یا پاسخ چیست؟
-----45-----

شبهه 1 (مسلمان خارجی): آیا شعار تکبیر شما ریشه و صبغی اعتقادی دارد و یا صرفاً سیاسی است؟ تشریحش چیست؟

«x-shobhe»: جهت اطلاع سایر کاربران گرامی لازم به ذکر است که این مسلمان آلمانی بوده و ضمن

آشنایی نسبی با زبان فارسی، از همسر ایرانی برخوردار است.

پاسخ: همان‌گونه که امام خمینی (ره) به نقل از مرحوم آیت الله مدرس (ره) فرمودند: «سیاست ما عین دیانت ماست». لذا هیچ شعار سیاسی مجزایی وجود ندارد و هر چه هست یا عین بیان قرآن و اسلام است و یا منطبق با آن می باشد. چنانچه حتی شعار کاملاً سیاسی و مشهور حضرت اما م (ره) مبنی بر «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» - عین آیهی صریح قرآن است که راجع به شیطان فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (النحل - 99)

ترجمه: که البته شیطان را هرگز بر کسی که به خدا ایمان آورده و بر او توکل و اعتماد کرده تسلط نخواهد بود. و بیان مقام معظم رهبری، حضرت امام خامنه‌ای در تشریح این بیان بدین مضمون که مادام که ایمان، بصیرت، تلاش و ... باشد، امریکا (شیطان) سلطه ندارد، وگرنه سلطه پیدا می‌کند نیز عین صریح آیه بعدی است:

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَكَّلُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل - 100)

ترجمه: تنها تسلط شیطان بر آن نفوسی است که (خودشان) او را دوست گرفته اند و به اغوای او به خدا شرک آورده‌اند.

و البته دقت شود که «سیاست همگان، عین دیانت آنهاست». سیاست امریکا، انگلیس، اسرائیل، کافر، مشرک، منافق، دنیاپرست و ... نیز عین دیانتشان و دیانتشان نیز عین سیاستشان است.

و شعار تکبیر ما مبنی بر: «الله اکبر - خامنه‌ای رهبر - مرگ بر ضد ولایت فقیه - مرگ بر امریکا، انگلیس و اسرائیل» نیز دقیقاً مطابق با اعتقادات اسلام ناب می‌باشد و صبغهی دینی دارد. و اما تشریح:

«الله اکبر»: که می‌دانید شعار اعتقادی و باور هر مسلمانی است. «تکبیر» و «تهلیل» و «تمحید» و

«تسیح» که در قالب واژگانی چون: الله اکبر - لا إله الا الله - الحمد لله و سبحان الله بیان می‌گردد، اصول

شناخت و باور توحیدی هر مسلمانی است. الله اکبر، یعنی خداوند متعال بزرگ تر از هر آن چیزی است که

وصف آید. لذا سر تعظیم، جز برای او، به امر او و در راه او فرود نمی‌آوریم. لذا بندهی شرق و غرب نیز نمی‌گردیم.

«خامنه‌ای رهبر»: بیان مصداق ولایت است. نه مسلمان، بلکه هر انسانی ولایت پذیر است. لذا خداوند

متعال می‌فرماید که ولی مؤمنین «الله» است، اما کفار اولیای متفاوتی دارند که همگی «طاغوت» آنها

می‌شوند (آیه الكرسی). اما ولایت‌پذیری نیز نمی‌تواند بدون معین شدن مصادیق آن فقط در قالب معنا و

مفهوم و شعر و ادب باشد، لذا مسلمان در راستای ولایت الله و به امر الله، ولایت حضرت رسول اکرم (ص) را

پذیرفته و به امر الله که توسط پیامبر اکرم (ص) ابلاغ شده، ولایت اهل بیت (ع) را پذیرفته و به امر آنان و در همان

مسیر، ولایت فقه اسلامی و ولایت فقیه را پذیرفته و مصادیق آنان را نیز می‌شناسد.

«مرگ بر ضد ولایت فقیه»: چنانچه حضرت امام خامنه‌ای خود فرمودند: ضد ولایت فقیه، آن کسی نیست

که ولایت فقیه را قبول ندارد و حتی آن کسی نیست که با این اصل مخالف است. بلکه کسی است که

«پنجه در انداخته است» یعنی در محاربه و جنگ است. بدیهی است که دشمن برای نابودی شما می‌جنگد

و طبیعی است که طرف مقابل [ما] نابودی دشمن را بخواهیم و هدف قرار دهیم.

«مرگ بر امریکا، انگلیس، اسرائیل و ...»: نیز بیانگر هدف گرفتن نابودی دشمن است. مسلمان نابودی

سلطه‌ی طاغوت را هدف می‌گیرد، چرا که تا «یکفروا بالطاغوت» محقق نگردد، «یؤمن بالله» نیز محقق

نمی‌گردد و تا به «لا إله» و نفی همه‌ی الهه‌های کاذب و شکستن بت‌های دروغین عمل نگردد، «الا الله» نیز

در وجود شخص و جامعه تجلی نمی‌یابد.

امریکا و اذنباش چون انگلیس، اسرائیل، منافقین و کفار، کمر به نیستی اسلام و مسلمین بسته اند و

نسل‌کشی‌های علنی آنان نیز دال بر مدعاست و مسلمان «مرگ این سلطه» را آرزو دارد و هدف گرفته است.

شبهه 2: آیا صحت دارد که مالک اولیه سرزمین فلسطین، اسرائیلی ها بودند و اکنون نیز این زمین ها را خریداری کرده‌اند؟

«x-shobhe»: خیر. به هیچ وجه صحت ندارد، بلکه این شایعات، القائاتی است که جهت توجیه اشغال

سرزمین فلسطین توسط صهیونیسم بین الملل (فراماسون‌های اصلی)، فرافکنی و به زور به خورد اذهان

عمومی داده شده است.

برای روشن‌تر شدن موضوع به نکات ذیل توجه شود:

الف - قوم بنی اسرائیل حدود سه هزار سال پیش در بخشی از سرزمین فلسطین سکنا گزیدند . اما فلسطین قبل از تاریخ یهود نیز فلسطین بوده است . اگر قدمت ملاک باشد، این سرزمین متعلق به حضرت ابراهیم^(ع) است که به تعبیر قرآن، نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحد و اول مسلم بود . انبیای دیگری نیز در فلسطین به دنیا آمده و همانجا به انجام رسالت پرداختند و آخرین پیامبر اولی العزمی که برای قوم بنی اسرائیل آمده است، حضرت مسیح^(علیه السلام) است. پس به هیچ شکلی حقی برای یهودیان در مالکیت این سرزمین توجیه نمی‌شود.

ب - اگر قدمت مالکیت شرط است، مالکیت یک قوم در سه هزار سال پیش را رها کنند و سرزمین‌هایی که تا همین دو سه قرن پیش متعلق به ایران بوده است (مانند: آذربایجان، بخشی از ارمنستان، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان، افغانستان، ...) و سایر سرزمین‌هایی که همه «استان» بوده‌اند را به ایران برگردانند. حتی بحرّه در زمان شاه از ایران گرفته شد و اگر مایلند بسیار عقب تر روند، تا قسطنطیه سابق را به ایران برگردانند. در میدان کلوستو در شهر رم (پایتخت ایتالیا) بیل برد بزرگ و تاریخی‌ای نصب شده است که در آن محل اتصال مرز ایران و رم قدیم را نشان می‌دهد و سند محکمی است.

اگر قدمت مالکیت قدیمی و تاریخی شرط است، چرا سه هزار سال پیش؟ تا همین چند قرن (شاید کمتر از شش قرن پیش) آمریکا متعلق به سرخ پوستان، آلمان استانی از اتریش و انگلیس متعلق به ایرلند بوده است. آیا حاضرند برگردانند یا این شرط فقط برای اسرائیل به منظور سلطه بر سرزمین‌های اسلامی است؟!

ج - اما راجع به خرید زمین‌ها نیز دروغ محض است. مگر چند هکتار مزرعه یا چند خانه را خریدند؟ به فرض که خریده باشند، مگر خرید چند ملک یا خانه، دلیل می‌شود که کشوری را تصاحب کنند و اتباع آن را اخراج و آواره کنند و خانه‌هایشان را ویران کنند و به جای آنها شهرک سازی کرده و آنها را به یهودی‌های مهاجر خودشان بدهند؟! مثل این است که بگوییم: اگر یهودی‌ها یا مسیحی‌ها (آرامنه) در چند شهر ایران چند خانه یا زمین خریده‌اند، حق دارند تجزیه طلبی کرده و ایران را به غیر ایران مبدل نموده و اتباعش را از کشور اخراج کنند؟!

اگر مالکیت چند ملک یا خانه، دلیل موجهی برای تجزیه طلبی و یا تصاحب کل یک کشور است، هم اکنون در ایالات متفاوت آمریکا و هم چنین در کشورهای بزرگ اروپایی مانند: انگلیس، فرانسه، آلمان، اتریش، هلند، ایتالیا و ...، محله‌های بسیاری وجود دارد که املاکش توسط مسلمین خریداری شده و کلاً منطقه مسلمان نشین است. آیا این مسلمانان اجازه دارند که منطقه‌ی خود را یک کشور جداگانه قلمداد کنند؟ یا اگر کمترین تحرکی در این زمینه نشان دهند، همگی قتل عام خواهد شد؟

وانگهی، اتباع فلسطین نیز از آسمان به آن سرزمین نیامده اند. بلکه همان مردم فلسطین هستند که در دوره‌ی حضرت ابراهیم^(ع) به دین او و سپس به یهودیت و سپس به مسیحیت و سپس به اسلام گرویدند . آیا تغییر دین در یک ملت، دلیل موجهی است که مردمی از کشورهای دیگر بیایند و سرزمین آنها را غصب کنند؟! مگر در فلسطین چند نفر فلسطینی یهودی وجود دارد؟! بالاخره سرزمین فلسطین، متعلق به فلسطینی‌ها است، چه مسلمان باشند یا یهودی یا هر دین دیگری.

د - دولت غاصب اسرائیل در سرزمین فلسطین که متعلق به مردمش است و مردمش نیز اکثراً مسلمان هستند، به منظور ایجاد پایگاهی نظامی برای آمریکا جهت تسلط کامل بر منطقه و تأسیس خاورمیانه ای جدید به مرکزیت اسرائیل تشکیل شده است و مابقی همه بهانه است . حتی حکایت کاذب هلوکا ست. در این حکایت دروغین بیان می‌شود که زمان هیتلر در آلمان یهودی‌ها را کشتند، سوزاندند، اخراج کردند ... و پس از جنگ فلسطین را به ازای غرامت به آنها دادند ! خوب اگر چنین اتفاقی در آلمان افتاده، چرا یک استان آلمان را به یهودی‌ها ندادند؟!

پس مشهود و معلوم است که این ادعاها همه پوچ و جهت سرپوش گذاشتن بر اهداف تأسیس دولت اشغالگر اسرائیل در سرزمین‌های فلسطین است.

شبهه 3: آیا قرآن کریم نیاز به تفسیر دارد . مگر نفرمود قرآن را آسان قرار دادیم و مگر در آیات متعددی همه ی انسان‌ها مخاطب قرار نگرفتند؟ پس چرا به جای «اکھا الناس» نفرمود: «یا ایها المفسرون»؟

«x-shobhe»: وقتی می‌پرسیم «آیا قرآن باید تفسیر شود؟»، لازم است ابتدا بدانیم که منظور از تفسیر چیست؟ و کار تفسیر و فایده آن چیست؟ آیاتی که در سؤال با ذکر نام سوره و شماره آیه قید شده بود هیچ کدام منافاتی با ضرورت تفسیر ندارد و نیاز به تفسیر نیز دال بر ثقیل بودن یک معنی نیست. به عنوان مثال به

یک کلمه ی ساده در گفتگو ی محاوره ی خود توجه کنیم . به یکدیگر «سلام» می دهیم. آیا راحت و آسان نیست؟ آیا همگان این لفظ را به کار نبرده و این کار را نمی کنند؟ حال سؤال می کنیم که آیا کلمه ی «سلام» یا آداب «سلام دادن» تفسیر می خواهد یا نه؟ یا اصلاً تفسیری دارد یا نه؟ مثلاً نمی شود یک کتاب با مطالب علمی، کاربردی، لازم و ضروری درباره ی واژه ی سلام و علت سلام دادن و آثار مفید آن و احکام آن و مضرات پاسخ ندادن یا ترک آن در ساختار شخصیت فرد و تنظیم روابط جامعه نوشت؟ حالا همین معنا را به «بسم الله الرحمن الرحيم» برگردانیم. همه می دانند یعنی چه؟ خیلی هم آسان است و دست کم هر مسلمانی با این جمله آشنایی دارد، اما دریایی از علم و حکمت است.

به طور کلی یک جمله هر چقدر پربارتر، ادبی تر، عالمانه تر، حکیمانه تر و کامل تر باشد، مورد خطابش گسترده تر می گردد و لذا افراد بسیاری در سطوح مختلف از آن اس تفاده های گوناگون می برند. چنانچه یک غزل حافظ را یک مطرب رو حوضی هم می خواند و معنای ظاهریش را نیز درک می کند، اما یک ادیب، یک استاد دانشگاه و یک عارف بالله نیز می خواند و درک خود را می کند و البته اگر کسی بخواهد ا کتفا به ظاهر کند، چه بسا حافظ را بر اساس اشعارش شرابخوار و زنباره نیز بشناسد!

پس بدیهی است که آیات الهی که از منبع علم و حکمت الهی صادر شده است، ژرفنای بیشتری دارد که ضمن امکان بهره وری همگان، شناخت بیشترش مستلزم توجه، تعمق، تدبر و علم بیشتر است که اصطلاحاً به آن تفسیر یا همان شناخت علمی بیشتر و باز کردن لایه های یک سخن می گوئیم. بدیهی است وقتی فقط به ظاهر قرآن بسنده شود، همین مشکل سؤال شده پیش می آید که چرا قرآن «یا ایها المفسرون» و یا «یا ایها العالمون» نگفته است و فراموش می شود که در همین ظاهر آیات نیز بسیار بیان شده که این قرآن آسان دارای آیات محکم و متشابه است و اهل تقوا و علم به محکمت آن تکیه می کنند و اهل نفاق به سراغ متشابهاتش می روند و بسیار بیان شده است که راسخون در علم آن را درست می فهمند و به آن ایمان می آورند.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران - 7)

ترجمه: و او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد، بعضی از آیات آن، آیات محکم است که اصل کتابند، و بعضی دیگر آیات متشابهند، اما آن کسانی که در دلهایشان انحراف است تنها آیات متشابه را پیروی می کنند تا به این وسیله فتنه به پا کنند و به همین منظور آن آیات را به دلخواه خود تاویل می کنند، در حالی که تاویل آن را نمی دانند مگر خدا و راسخین در علم، می گویند به همه قرآن ایمان داریم که همه اش از ناحیه پروردگار ما است و به جز خردمندان از آن آیات پند نمی گیرند.

حال آیا همگان که از ظاهر قرآن بهره می برند، «الراسخون فی العلم» هستند؟ قرآن مثل یک اقیانوس است و هر کسی به حد وسعت دید خود ظاهر آن را می بیند و از زیبایی ها و فایده هایش بهره ای هم می برد و چه بسا برخی تا عمق کمتری رفته و به صید ماهی نیز مشغول شوند. اما نمی توان مدعی شد که همین کافی است و دیگر غواصی و تحقیقات در اعماق دریاها و اقیانوس ها لازم نیست، چون همگان می توانند به کنار دریا رفته و تنی به آب بزنند.

اگر صرف ظاهر یک نوشتار کفایت می کرد، به جای این همه مدرسه و دانشگاه و لابراتوار، کتاب شیمی را به تیراژ وسیع چاپ کرده و با هواپیما پایین می ریختند تا همگان شیمی دان شوند، کله همین طور فلسفه، حقوق، علوم سیاسی، فیزیک ... و علوم دیگر را. خداوند نیز این همه انبیاء و اولیاء و ... گسیل نمی داشت و قرآن را

به صورت نوشته جاتی بر همگان ارسال می نمود. چنانچه امروزه قرآن نوشتاری در خانه ی همه هست، اما برای همگان یک اثر و برکت را ندارد.

دقت شود که کار انبیاء، اوصیاء و علما توزیع کتاب نیست. این کار را که امروزه هر انتشارات یا فروشگاه کتابی انجام می دهد. بلکه تلاوت کتاب، تعلیم کتاب، تفسیر و تأویل کتاب، عمل به کتاب و تزکیه انسان بر اساس آن است.

پس تعمق، تدبر، تعقل، تفکر و تحقیق در هر علمی و ورود به لایه های عمیق تر در هر کلامی لازم است، چه رسد به قرآن کریم.

شبهه 4: اخیراً با sms یا ایمیل اذکاری ارسال می‌کنند که مثلاً 8 یا 9 بار بگویند و برای 8 یا 9 نفر بفرستید، 9 روز دیگر یک خبر خوش می‌شنوید و اگر انجام ندهید یک بلا می‌بینید؟ آیا صحت دارد؟

«x-shobhe»: این روش ترویج خرافه‌گرایی در زمان‌های گذشته که تکنولوژی ارتباطات فاقد پیشرفت امروز بود و بالتبع گستردگی ارتباط و فراقکنی بسیار محدودتر بود نیز رایج بود. بدین صورت که در کاغذ می‌نوشتند: کسی چنین و چنان خواب دید، پس از روی این نوشته ده بار بنویسید و به ده نفر بدهید و اگر ندهید چنین می‌شود و اگر ندهید چنان خواهد شد.

در اطراف امامزاده صالح^(ع) در تجریش - تهران، شخصی را دیدیم که یک پایش در گچ بود و با یک دسته کاغذ ایستاده بود و به هر کس که رد می‌شد کاغذ می‌داد. در این کاغذ نوشته شده بود که مدت 9 روز صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شوید، آرام و آهسته بگویند: «خدایا دوستت دارم و ادامه دهی یا فاطمه^(ع) به قلمم بیا». هر کس این را به 9 نفر بدهد بعد از 9 روز خبر خوش می‌گیرد و هر کس ندهد بلا می‌بیند. توزیع کننده گفت: من چون پخش نکردم، پام شکست. (البته این هم یک ترفند تبلیغاتی دیگر است). جالب‌تر آن که اگر دقت کرده باشید، امروزه در مسیر تکاملی این خرافه پروری و دین زدایی، پخش گفتارها و اذکاری از بت‌پرستانی چون بودا یا دالایاما و ... نیز رایج شده است (!؟)

در گذشته به اینگونه خرافه‌ها، «اسرائیلیات» می‌گفتند که توسط یهودی‌ها به اذهان عمومی و فرهنگ مسلمین القاء می‌شد، اما شک و تردیدی نیست که این مضخرفات که بستر آن جهل، عوامی و خرافه‌گرایی برخی از مردم می‌باشد، امروزه یکی از حربه‌های جنگ نرم بر علیه اسلام نابی است که فقط دعوت به معرفت (شناخت)، ایمان و عمل صالح می‌نماید. اسلامی که سعادت دنیوی و اخروی انسان را مرهون تعقل، تفکر، تدبیر، مطالعه، کسب علم و عمل صالح می‌داند.

باور نمایید که حتی اذکار و اعدای که انتخاب می‌شوند، همه حساب شده و برنامه‌ریزی شده است. بپرسید چرا 9 بار؟ حالا اگر 8 یا 20 بار بگویم چه می‌شود؟ بپرسید: منبع این نقل شما از کجاست؟ آیا به شما وحی شده است، یا حدیثی یافتید که در این 1400 سال هیچ شخص دیگری از عالم تا عادی نخوانده بود؟ یا آن که عالم و عارفی شناخته شده به کشف و شهودی رسیده و به شما گفته است؟ یا آن که منبع این ذکر شما، اگر سفارش صهیونیسم و بهائیت نباشد، لابد خواب و رؤیای عمه‌جان و خاله‌جاتان است. اسلام ناب و اسلام فقه‌آلود، یعنی اسلامی که راهی برای نفوذ خرافه، ورد، جادو، رمل و اسطرلاب، وهم و خیال، عبادات یا اذکار و روش‌های من‌درآوردی ... ندارد و خلاصه راه‌های نفوذ شیاطین انس و جن به عقل و قلب آدمی را مسدود کرده است. لذا نه تنها هیچ‌وقتی برای آنها قایل نگردید، بلکه هر کجا دیدید با شجاعت و سماجت تمام، تکذیب و مقابله نمایید.

باور و یا حتی احتمال درست بودن این خرافه‌ها، نشان از عدم شناخت، ایمان و نیز جهل مخاطب دارد. انسان عاقل و مؤمن هر لحظه خدا را دوست دارد و به عقل، زبان و عمل خود به آن گواهی می‌دهد و معصوم^(ع) هر لحظه در قلب مؤمن است، پس «به قلمم بیا» و این گونه سخن‌های سخیف، اهانت به شعور خود و شأن آن بزرگان و تضعیف اسلام ناب است.

در خاتمه به یک روایت اشاره می‌شود: از معصوم خواستند که در مورد قبور خود سخنی بفرمایند. فرمودند: «قبورنا فی قلوب شیعتنا». یعنی قبرهای ما در قلب‌های شیعیان ماست. یعنی مؤمن واقعی هر وقت به قلبش مراجعه کند، هر وقت به عقل و معرفتش مراجعه کند، هر وقت حجاب‌های ظلمانی جهل و تعلقات دنیایی را کنار بزند، نظر به «وجه الله» می‌کند، می‌فهمد که هر آن در محضر خداست و در هر آن مشهود اهل عصمت^(ع) است و نیازی به این خرافه‌ها نیست.

جالب آن که همان‌هایی که اینگونه خرافه‌ها را پخش می‌کنند، وقتش که برسد به تداوم در زیارت عاشورا یا دعای عهد ... و سایر ادعیه و اذکاری که از معصوم^(ع) رسیده است و سرتاسر معرفت و عشق و ذکر (یادآوری) است، ایراد وارد می‌کنند!

شبهه 5: از ما می پرسند: چرا باید در دین [اسلام] تقلید کنیم؟ و پاسخ هایی که تاکنون واصل شده فانع کننده نبوده است؟

«x-shobhe»: گاهی اوقات فرض غلطی را به دین نسبت می دهند و سپس می پرسند چرا؟ و بدیهی است که صورت مسئلهی غلط هیچ گاه به پاسخ درست نمی رسد. این سؤال که در هر دوره ی چهار ساله ای مجدداً مطرح می کنند تا اذهان نسل جدید را مشوش نمایند نیز چنین است. و پاسخش در یک جملهی کوتاه این است که «اصلاً صورت مسئلهی غلط است». چه کسی گفته که باید در دین تقلید کنیم که حالا سؤال کنیم چرا؟ اتفاقاً اسلام نه تنها در مقولهی «دین» به هیچ وجه تقلید را توصیه ننموده است، بلکه به صورت قاطع آن را رد می نماید. چنانچه در اولین مسئلهی هر رساله ای از قدیم تا کنون قید شده است که «تقلید در اصول دین جایز نیست». و جالب آن که در میان تمامی ادیان و مکاتب بشری، این تنها اسلام ناب ولایی (تشیع) است که تقلید در دین را جایز نمی داند. چنانچه یهودیت، مسیحیت و زرتشت همه به تقلید کور دعوت می کنند و به همراه سایر مکاتب جدید در این عصر پست مدرن «عقل و عقلانیت» را تعطیل اعلام می کنند! چنانچه در دانشگاه ها و رشته های علوم انسانی، حتی اساتید اج از تفکر و تعقل نمی دهند. همه باید دیکته شده ها را حفظ کنند. حتی یک دانشجوی دکترا اجازه ندارد که حرف جدیدی در رساله ی خود بزند، بلکه باید نشان دهد که چقدر گفته ی دیگران را حفظ و قبول کرده است (!؟) اما این اسلام است که تقلید در شناخت را باطل دانسته و دعوت به تعقل، تفکر و تدبیر می نماید.

خداوند متعال مکرر در کلام وحی [قرآن مجید] فرموده است که به شما چشم و گوش و قلب داده ام، بصیرت داده ام، قوه ی تعقل و تفکر داده ام تا با دیدن نشانه های من در زمین و آسمان ها بیانیدشید و به حقیقت هستی پی ببرید و علت بدبختی، فلاکت و عذاب اقوام و نسل ها را در همین به کار نرفتن ابزار شناخت بیان داشته است:

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (الأحقاف - 26)

ترجمه: با این که به آنان (گذشتگانی که دچار فلاکت و عذاب شده اند) مکنتهایی داده بودیم که به شما نداده ایم به آنها نیز گوش و چشم و فهم داده بودیم اما نه گوششان به دردشان خورد و نه از چشم و دل خود کمترین بهره ای بردند، چون آیات خدا را انکار می کردند و همان عذابی که مسخره اش می کردند بر سرشان بیامد.

و فرمود: زمین و آسمان ها را برای بازی خلق نکردم. و فرمود: پیامبران را نیز با دلایل روشن گسیل داشتیم و آیات کریمه در این زمینه بسیار است. به عنوان مثال:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (البقره - 164)

ترجمه: به درستی در خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی ها که در دریا به سود مردم در جریانند و در آنچه که خدا از آسمان نازل می کند یعنی آن آبی که با آن زمین را بعد از مردگیش زنده می سازد و از هر نوع جنبنده در آن منتشر می کند و گرداندن بادها و ابرهایی که میان آسمان و زمین مسخرند آیات و دلیل هایی است برای مردمی که تعقل کنند.

آنچه از دین در آن تقلیدش جایز اعلام شده است، فقط احکام دین است. و تقلید در احکام نیز واجب نیست. بلکه شخص می‌تواند خود تحقیق کرده و در باب احکام متخصص شود که اصطلاحاً به آن اجتهاد و متخصص در این امر را مجتهد می‌گوییم و یا می‌تواند بدون این که خود مجتهد باشد نیز با عمل به احتیاط، به سراغ تقلید نرود. اما از آن جا که امکان تحصیل تخصصی در یک رشته (فقه) برای همگان میسر نیست و عمل به احتیاط نیز بسیار کار صعب و دشواری است، بیان شده که هر کس مایل است می‌تواند از متخصص تقلید نماید. بدیهی است که این اصل نه تنها بسیار عقلانی و کاربردی است، بلکه اساساً چاره ای از آن نیست. مگر ما در تمام زندگی همین کار را نمی‌کنیم؟ به عنوان مثال: اصل این است که انسان بفهمد سلامتی یک ضرورت است و حفظ آن واجب است. در فهم این مسئله تقلید به هیچ وجه جایز نیست. سپس بفهمد که برای رعایت و حفظ سلامتی، لابد باید احکامی (بایدها و نبایدهایی) را رعایت کند. این هم تقلیدی نیست. سپس بفهمد اگر سلامتی‌ش به خطر افتاد، حتماً باید خطر را بر طرف نماید (ضرورت معالجه)، این نیز تقلیدی نیست، اما در شناخت چارچوب‌ها و احکام سلامتی (یا همان بایدها و نبایدها) و چگونگی معالجه در صورت ابتلاء، آحاد بشر یا باید همگی در طب و بهداشت و سلامت متخصص باشند (مثلاً پزشک باشند) یا به متخصص امر (مرجع) رجوع کنند و از او تقلید نمایند و به غیر از این هیچ راهی متصور نیست.

اسلام نیز توصیه به همین امر بدیهی نموده است و فرموده که اصول دین تحقیقی است و تقلید در آن به هیچ وجه جایز نیست. حتی یک عوام بی سواد پشت کوهی نیز باید به حد فهم خود، اصول را درک کرده باشد، نه این که تقلید نماید. لذا پیامبر اکرم^(ص) حتی از یک پیرزن عوام می‌پرسد: از کجا فهمیدی خدای هست؟ و او به همان چرخ ریسندگی‌ش اشاره و استدلال می‌کند. یعنی او نیز مقوله‌ی «حرکت و محرک» را که از بدیهیات اولیه عقل و مورد بحث فلاسفه است، به حد خود درک کرده است و بر باورش نسبت به وجود خدا استدلال عقلی می‌آورد.

اما در احکام، مردم آزاد نیستند. نمی‌شود که همه‌ی مردم بروند در رشته‌ی فقه اسلامی تحصیل کنند و متخصص احکام یا مجتهد شوند. لذا فرمود: هر کس که خود مجتهد نشد، لازم است که به مجتهدی رجوع کند و احکام را از او تقلید نماید. مثل رجوع به هر متخصص دیگری در سایر امور. همان‌طور که یا طبیب، مهندس معماری، مکانیک، خیاط، خباز و... هستیم و یا به آنها رجوع می‌کنیم، در احکام دین (نه اصل و همه‌ی دین) نیز یا باید متخصص بود و یا باید رجوع کرد. بدیهی است کسی که نه علم دارد و نه به عالمی رجوع می‌کند، نمی‌تواند در طی مسیر تکامل خویش، گامی از گام بردارد و قطعاً همیشه در سراشیبی سقوط و هلاکت حرکت می‌کند.

شبهه 6: استاد ما می گوید: مگر می شود این همه انسانی که مسلمان (شیعه) نیستند به جهنم روند؟! آنهایی که این حرفها را می زنند به خدا تنگ نظرانه نگاه می کنند. این با رحمت خدا سازگار نیست.

«x-shobhe»: کسی که به خدا، رحمت و غضب او و نیز به بهشت و جهنم اعتقاد دارد، نه از ناحیه خود برای او تعریفی قرار می دهد و از ناحیه او مردم را به بهشت و جهنم می فرستد. ابطال دین و قرآن کریم به بهانه رحمت واسعه الهی همان قدر خطا، مذموم، مضر و منحرف کننده است که یأس و ناامیدی از رحمت او. لذا کسی که به خدا ایمان دارد، دقت می کند که خداوند خود رحمت یا انتقامش را چگونه توصیف کرده است؟ بدیهی است آن خدایی که شخص بر اساس میل یا موهومات ذهنش تعریف و توصیف نماید، خدای ساختهی ذهن آن شخص است، نه خدای واقعی.

بی تردید اگر مرعای رحمت خدا این بود که به دلیل کثرت کفار و یا جهال، عذاب و عقاب برداشته می شود، دیگر خداوند متعال نه پیامبری ارسال می نمود، نه وحی می فرستاد، نه دعوت به توحید و یکتاپرستی و اسلام می نمود و نه بهشت و جهنمی خلق می کرد و نه بهشت و دوزخ و اهل شان را در قرآن کریم تبیین می نمود.

مگر آن خدایی که وحی و دین را فرستاد، نمی توانست بفرماید که بهشت و جهنم من بستگی به اکثریت دارد؟ اگر اکثراً مسلمان یا شیعه بودند، آنها را بهشت می برم و اگر اکثریت کافر یا منحرف و مجرم بودند، شرط ایمان و عمل صالح را بر می دارم و اکثریت را بهشت می فرستم؟ این چه استدلالی است؟ آیا چنین ادعاهایی سرخود است یا استناد به آیات قرآن کریم؟ آیا تعریف رحمت خدا، به مثابه تعطیل وحی، دین، اسلام، حرکت در صراط مستقیم، انحراف، جرم، معصیت، کفر، نفاق و ظلم است؟ آیا چنین ادعاهایی به مسخره گرفتن همه ی حقایق هستی و اعتقادات نیست؟ ما حق نداریم که به بهانه ی رحمت و کرم خدا، همه ی علم، حکمت، عدالت و هدایتش را زیر سؤال ببریم. منکر غضب الهی، هیچ فرقی با منکر رحمت الهی ندارد.

مگر خداوندی که این همه انبیاء را برای هدایت گسیل داشت، خود نمی دانست که اکثراً ایمان نخواهند آورد؟ مگر خود در کلام وحی مکرر فرمود «و اکثر هم لا یؤمنون»؟

دقت شود که بهشت و جهنم حق است و کثرت هیچ گاه حقانیت نمی آورد، هر چند که زیادی افراد یک گروه چشم انسان را پر کند. بی تردید هر نبی و رسولی که آمده است، بر قومی آمده که اکثراً کافر و مشرک بودند. پس چرا آنان را از جهنم به عقوبت کفرشان پرهیز داده اند. لابد اگر این قبیل به اصطلاح استادها در آن زمان بودند، با خود و به دیگران می گفتند: مگر می شود یک نبی به بهشت برود و این همه کافر که او را تکذیب می کنند به جهنم بروند؟ و با این تفکر، خود یکی از مکذبین وحی و سخنان آن نبی می شد.

اگر اکثریت دلیل بر حقانیت باشد، همیشه مشرکین محق هستند و لابد از نظر ایشان یزید و سپاهیان او نیز محق بودند و لابد در ذهن خود استدلال می کند که مگر می شود خداوند کریم و رحیم، فقط 72 نفر را به بهشت ببرد و سی هزار نفر دیگر و ده ها هزار عقیبه ی پشتیبان آنان را به جهنم ببرد؟ به راستی در چنین اندیشه ای چه فرقی بین معاویه و علی (ع) یا یزید و امام حسین (ع) و عاقبت آنان و طرفدارانشان است؟ آیا هر دو به یک نتیجه می رسند؟

کسی که معتقد است نتیجه ی خوب و بد یک چیز است، همه خلقت را مسخره کرده است. لذا خداوند متعال در کلام وحی دقیقاً پاسخ همین انحراف فکری را داده و فرموده است: خبیث و طیب مساوی نیستند، اگر چه آنان کثرت داشته باشند:

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»
(المائدة - 100)

ترجمه: بگو [ای محمد] هرگز پاک و ناپاک مساوی نیستند هر چند زیادی ناپاکان شما را به تعجب وا دارد، پس ای خردمندان از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.

و می فرماید: به جز کافرین [که جایگاهشان در وعده ی الهی جهنم است]، کسی در نشانه ها و آیات خدا جدل نمی کند، پس کثرت این کفار، قدرت و ثروت و گردششان در شهرها شما را فریب ندهد.
«مَا عَجِبَ دَلٌّ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُزُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ» (غافر - 4)

ترجمه: در آیات خدا جدال نمی کنند، مگر کسانی که کافو شدند. [آزاد] گشتن آنها در شهرها تو را فریب ندهد. خداوند متعال می فرماید، اگر می خواستم می توانستم به انسان نیز مانند سایر موجودات اختیاری ندهم و همه را به اجبار هدایت شده خلق نمایم، اما حکمت و اراده ی من بر این تعلق گرفته است که ب ه انسان کمال عقل و اختیار را عطا کنم، سپس هدایت کرده و راه حق از باطل را نشانش دهم و هر کس را به عاقبت و نتیجه ی راهی که انتخاب کرده و رفته برسانم. اگرچه اکثریت به سوی جهنم روند:

«وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»
(السجده - 13)

ترجمه: اگر می خواستیم همه کس را هدایت عطا می کردیم، ولی این سخن از من مقرر شده که جهنم را از جنیان و آدمیان جملگی پر می کنم.

پس هم رحمت خدا حق است و هم عذاب خدا حق است و کثرت یا قلت جمعیت دلیل بر نفی شدن یکی از آنها نیست. خداوند متعال هدایت می نماید، کریم است، رحیم است، با هر لغزشی عذاب نمی کند، فرصت می دهد، توبه را می پذیرد ...، اما اگر کسی عناد کرد، شدید العقاب نیز هست، اگر چه کفار یا مجرمین کثرت داشته باشند:

«غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (غافر - 3)

ترجمه: آمرزنده ی گناه و پذیرنده ی توبه و شدید العقاب و نیرومند است، معبودی جز او نیست و بازگشت به سوی اوست.

حال با توجه به آیات مذکور و ده ها آیه ی دیگری در همین زمینه که در این مختصر بیان نگردید، چه کسی از خودش حرف می زند؟ آن که معتقد است بر اساس آیات قرآن کریم، بهشت و جهنم حق است و کفار، مشرکین، منافقین، ظالمین و ... به جهنم می روند، اگر چه کثرت داشته باشند و بهشت جای موحدین و مؤمنین و عابدین است، اگر چه قلت داشته باشند؟ یا کسی که با دیدن کثرت یک جمعیت، به ناگاه همه ی آیات را تکذیب می کند و از طرف خود برای خدا تعیین و تکلیف می نماید و می گوید: نمی شود که این همه انسان به جهنم بروند؟ آیا این تفکر از القائنات شیطان برای ایجاد انحراف در شناخت خداوند حکیم و سبک شمردن دین نیست؟

البته نظام عدل و رحمت الهی نیز بسیار دقیق است. چنانچه می فرماید به اندازه ی هسته ی خردلی به کسی ظلم نمی شود. یعنی خداوند بر هر کسی حجت را تمام می کند و بر هیچ کس نیز فراتر از آن چه به او عطا کرده تکلیفی قرار نمی دهد و بیش از تکلیف نیز مؤاخذه ای نمی نماید. لذا این طور هم نیست که حالا هر کس نام شیعه را بر خود نهاد فوری و بی حساب و کتاب به بهشت برود و هر کس این نام را نداشت فوری و بی حساب و کتاب به جهنم رود. به فرموده ی امام حسین (علیه السلام): خداوند راجع به بهشتش گول نمی خورد.

شبهه 7: «اصول دین» تحقیقی است و نه تقلیدی. مگر می‌شود همه ی کتب آسمانی و مکاتب بشری را با تفاسیر متفاوتشان مطالعه کرد و یکی را برگزید؟

«x-shobhe»: اگرچه هیچ کتاب آسمانی به جز قرآن کریم وجود ندارد که کسی بخواهد بدان بگردد یا نخواهد، اما باید توجه شود که «اصول دین تقلیدی نیست - یا تحقیقی هست» بسیار متفاوت است با این که گمان نماییم: اصول دین مقایسه‌ای است. یعنی اعتقاد به اصول دین مستلزم آن است که انسان همه ی کتب آسمانی و زمینی را مطالعه کند و سپس آنها را مقایسه کند و یکی را بپذیرد. این امر برای همگان محال است، چه رسد به مردم عوام، یا بی سواد و ... در حالی که دعوت به دین همگانی است. پس یک دانشمند فیزیک نیز باید اصول را فهم کند و نه تقلید و یک عوام بی سواد نیز باید اصول را فهم کند و نه تقلید. پس این کار باید برای همگان شدنی باشد، وگرنه دعوت باطلی خواهد بود.

الف - منظور از «تقلیدی نیست»، یعنی باید خودتان فهم کنید، نه این که بگویید من معتقدم که عالم هستی خالق دارد، چون پدر و مادرم گفته اند، یا معلمی گفته، یا مجتهدی گفته است و یا حتی چون پیامبر و اهل بیت^(ع) گفته‌اند و این «فهم» کار عقل و قلب است و نه کار مطالعه و مقایسه. دقت کنیم که اگرچه «علم» نور و چراغ راه عقل است، اما چنین نیست که اگر کسی «علم» نداشت، یقیناً «عقل» هم خواهد نداشت. اتفاقاً گاهی برعکس هم می‌شود، یعنی بسیاری هستند که علم دارند، ولی عقل ندارند. برای روشن‌تر شدن مبحث به یک حکایت از تاریخ معاصر خودمان اشاره می‌کنیم: بنی‌صدر رقابت و حسادت و عناد عجیبی با شهید رجایی داشت و برای تخریب وی مرتب شعار «علم» و کار علمی می‌داد، چرا که او مدرک دکترایش را گرفته بود و ظاهراً شهید رجایی بیش از کارشناسی (یا ارشد) نداشت. مسئله بالا گرفت و در مملکت جوی به وجود آمد، تا این که امام وارد صحنه شدند و در یک سخنرانی فرمودند: «چه بسا کسانی عقل دارند ولی علم ندارند و چه بسا کسانی علم دارند ولی عقل ندارد - آقای رجایی مرد عاقلی است».

در تاریخ شاهدیم که پیامبر اکرم^(ص) در موضوع «تحقیقی بودن و تقلیدی نبودن اصول اعتقادی» حتی از یک پیرزن عوام هم نمی‌گذرند و از او می‌پرسند: از کجا فهمیدی خدایی هست؟ یعنی باید فهم کرده باشی. پیرزن هم به چرخ ریسندهای خود استدلال و استناد می‌کند که خود او را می‌چرخاند و اگر دستش را رها کند، از چرخش باز می‌ایستد و نتیجه می‌گیرد که پس زمین و آسمان نیز چرخاننده‌ای دارد. در واقع این همان اصل فلسفی و قانون فیزیکی «حرکت و محرک» است که از زمان حتی قبل از ارسطو به صورت علمی مطرح شده است. اما عقل بدون مطالعه نظریات و فرضیات و مباحث علمی متفاوت نیز بدان حکم می‌کند.

ب - اگر توجه کنیم می‌پاییم که این اصل در تمامی امور زندگی ما جاری است. ما یک سری اصولی داریم که آن را با عقل و دل خود فهم کرده ایم و با جان و فطرت قبول کرده ایم و در فهم و قبول آنها نیز نه تنها هیچ تقلیدی را نمی‌پذیریم، بلکه هر گونه تقلید در آن را مضحک و غیر عقلانی می‌دانیم، اگرچه هیچ مطالعه یا مقایسه‌ای هم در آن زمینه انجام نداده باشیم. به عنوان مثال: همه‌ی انسان‌ها با قلب و عقل خود «سلامتی» را شناخته‌اند و به ضرورت حفظ این سلامتی نیز پی برده‌اند. همه می‌دانند که اگر سلامتی به خطر بیافتد، حتی جانشان نیز به خطر می‌افتد و نیز فهم کرده‌اند که به مجرد احساس بروز خلل در سلامتی، یا خود باید عالم باشند و یا به عالمی «پزشک» مراجعه و در این امر از او تقلید کنند. این معنا یعنی فهم اهمیت و جایگاه و ضرورت سلامتی، از «اصول» است و همگان باید آن را فهم کنند، اما ضرورتی ندارد که همگان پزشک شوند.

اصول و فروع دین نیز همین طور است. اصول، کار عقل و قلب است و البته «علم» که محصول مطالعه است می‌تواند چراغ راه و بسیار روشنگر باشد و فروع همان کار تخصصی در اجرائیات است که آن سان می‌تواند خودش در این زمینه تحصیل کند و عالم شود و یا به یک عالم رجوع کرده و تقلید نماید.

د - پس فهم این که عالم به خودی خود به وجود نیامده است و لابد خالق و خدایی دارد و این خدا نمی‌تواند محدود و ناقص و مشابه و چندتا باشد و حتماً باید حی، علیم، حکیم ... کمال مطلق باشد (توحید) و این که لابد خداوند حکیم جهان را عبث خلق نکرده است، پس خود باید هدایت کند و هدایت انسان مستلزم قانونگذاری نیز هست، پس باید وحی بفرستد و راه را نشان دهد (نبوت) ... و سایر اصول، الزامی به خواندن و مطالعه‌ی همه‌ی ادیان، مذاهب و مکاتب را ندارد. اما مستلزم تعقل و تفکر و تدبر است، که قرآن بسیار بر آن تأکید نموده است.

ه - دقت شود که در هیچ مطالعه و تحقیقی نیز برای اخذ یک نتیجه صحیح ضرورت ندارد که همه‌ی احتمالات دیگر نیز مورد مطالعه قرار گیرد، بلکه همان پاسخ درستی که عقل بدان حکم می‌کند، برای رد بقیه کافیست. به عنوان مثال: در ریاضیات به ما یاد می‌دهند $(2 \times 2 = 4)$ و این را اثبات می‌کنند. حال اگر از شما پرسند که 2×2 چند می‌شود، یک جواب مشخص دارد [4]. اما اگر پرسند چند نمی‌شود؟ تا ابد می‌توان پاسخ‌های غلط و باطل را مطالعه و شمارش کرد. یا مثلاً در دستور زبان می‌آموزیم که ضمائر متفاوت خوردم، خوردی، خورد، از مصدر خوردن است. حال اگر بخواهیم بگوییم چه چیزهایی مصدر این فعل نیست، که تا ابد به طول می‌انجامد.

اسلام می‌فرماید: «لا إله الا الله»، یعنی هیچ معبود و الهی جز الله نیست و این معنا هم برای یک پیرزن عوام و هم برای ملاصدرا و بوعلی، قابل تعقل و ادراک است. ولی یکی یکی اجزا و افراد عالم را نمی‌شمرد تا الوهیت آنان را نفی کند و بگوید آنها إله نیستند. مثل این است که شما در آن پاسخ ریاضی بگویید حاصل ضرب 2×2 هیچ عددی جز 4 نمی‌شود.

لذا محققى که با عقل به این معنا رسیده باشد، هیچ تعریف دیگری را نمی‌پذیرد. خواه یهودیت بگوید که موسی^(ع) خدا است، یا مسیحیت بگوید عیسی^(ع) خدا است و یا یک مکتب مادی بگوید اصلاً خدایی وجود ندارد و یا انسان طاغی بگوید که نفس «من» خدا است. این که دیگر مطالعه‌ی همه کتب ادیان و مکاتب را نمی‌خواهد. عقل همه را نفی می‌کند.

شبهه 8: اگر دین را از سیاست جدا ندانیم، چرا بعضی علما مانند آیت الله بهجت فقط به بعد عبادی دین پرداختند و در رساله‌ی خود بحثی از ولایت فقیه نیاوردند؟

«x-shobhe»: لازم است جهت روشن‌تر شدن موضوع، در نکات ذیل با دقت تمام تأمل نمایید:

الف - جدا دانستن دین از سیاست، قبل از هر چیز، اهانت به خداوند متعال است و چنین اعتقادی مبین معرفت و ایمان ناقص بنده نسبت به او می باشد. چرا که گویا بنده با این اعتقاد خود مدعی است که خداوند متعال بندگانش را در برخی امور هدایت کرده و در برخی امور رها کرده است تا مستکبران برای آنها تعیین و تکلیف کنند و این معنا با علم، حکمت، عدالت و هدایت الهی متناقض است.

ب - جدا دانستن دین از سیاست، مسخره کردن و تحریف دین الهی است. دینی که تکلیف ساده‌ترین امور شخصی زندگی چون طهارت، وضو، غسل و جنابت را بیان می کند، اما در مقابل حوائجی‌ترین مسائل که همان زندگی اجتماعی و حکومت است، ساکت می ماند، تا مردمان خود تعیین و تکلیف کنند که حکومت چگونه باید باشد؟ ساختار و ساز و کارهای آن به چه شکل باشد؟ و احکام حکومتی مانند : اقتصاد، حقوق و قضا، بیت‌المال، ثروت‌های معنوی و مادی کشور، روابط بین الملل، جنگ و صلح، حقوق تجارت، نظم عمومی و امنیت فردی و اجتماعی و ... چگونه تدوین و سپس محقق گردد؟

ج - جدا دانستن دین از سیاست، انکار و تکذیب بخش عظیمی از آیات کریمه قرآن مجید است، چرا که بیش از سه چهارم احکام مطروحه در قرآن کریم به مسائل اجتماعی و حکومتی اختصاص دارد. معتقدین به جدایی دین از سیاست، مصداق بارز و مخاطب آیه‌ی شریفه ذیل می باشند:

«... أ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (البقره - 85)

توجه: ... پس چرا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و به بعضی دیگر کفر می ورزید و پاداش کسی که چنین کند بجز خواری در زندگی دنیا و اینکه روز قیامت به طرف بدترین عذاب برگردد چیست؟ و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.

اینان با چنین اعتقادی نه تنها دین و اعتقاد خود را تجزیه می کنند، بلکه آیات کریمه را نیز تعطیل و بالتبع تحریف می کنند.

د - جدا دانستن دین از سیاست، اهانت به شعور بشر و تحقیر و تحمیق (احمق نمودن) خود و دیگران است، مگر می شود یک دین حتی از ساده‌ترین مباحث دنیوی تا چگونگی برپایی آخرت را تبیین کرده باشد و قوا نین لازم جهت نیل به کمال و سعادت اخروی را بیان داشته باشد، اما راجع به مهم ترین موضوعات تعیین کننده‌ی ساختار شخصیتی فرد و نیز اجتماع هیچ نگفته باشد؟! به راستی تکلیف مؤمنین عابدی که غسلشان را درست انجام داده اند و سپس وضوی کاملی گرفته اند و بر نماز ایستاده اند و مد «والضالین» را درست کشیده‌اند و بر پیشانی‌شان نیز جای مهر نقش بسته است، نسبت به حکومت و قوانین اجتماعی چیست؟ اگر کفار و ظالمین بر او حکومت کردند، چه باید بکنند؟ اگر ظالمین اولادشان را کشتند و نوامیس شان را به غارت بردند چه باید بکنند؟ اگر ثروت کشورشان تاراج کردند، چه کنند؟ اگر مساجد را ویران کرده و به جایش کازینو ساختند چه کنند؟ تحقق احکام اجتماعی و سیاسی قرآن را چه کنند و ...؟

و - و در نهایت آن که «جدایی دین از سیاست» فقط یک شعار است و عمل به آن اصلاً ممکن نیست. چرا که جدا دانستن دین از سیاست نیز خودش نوعی سیاست است.

انسان در مقابل یک مقوله، موضوع یا جریان سیاسی هر واکنشی که نشان دهد، نوعی سیاست است. کسی که موافق است، کسی که مخالف است، کسی که بی طرف است، آن که حرفی می زند و آن که

سکوت می کند، هر کس که مدافع است و هر کس که مهاجم است و ... هر کدام نوعی «سیاست» را اتخاذ کرده اند. حتی آنان که «جدایی دین از سیاست» را معتقدند و در راستای ترویج آن می کوشند، تبلیغ می کنند، حرف می زنند، می نویسند و ... خود نوعی فعالیت سیاسی می کنند. لذا جدا نمودن دین از سیاست به یک شوخی احمقانه و عوامفریبانه بیشتر شبیه است تا یک مقوله ی قابل بحث.

این که فرمودند: «سیاست ما عین دیانت ماست»، سخن کاملاً صحیح و ژرفی است. سیاست هر کسی هم عین دیانت اوست. به عنوان مثال دیانت بازرگان عین سیاست او و سیاستش نیز عین دیانتش بود، دیانت و سیاست شهید بهشتی یا مطهری نیز عین یکدیگر بود و دیانت و سیاست کلیه ی کفار و مشرکین و منافقین نیز همین گونه است. چرا که این دو مقوله عین هم بوده و قابل تفکیک نمی باشند.

اما جدا «دانستن» دین از سیاست یک مقوله ی اعتقادی است و درگیر مستقیم عملیات اجرایی حکومت شدن، یک مقوله ی دیگری است که مستلزم توجه به ظرفیت ها، تکالیف و شرایط هر شخص عاقلی می باشد. به عنوان مثال اگر یک پزشک مؤمن و عاقل که کاملاً موافق «اتحاد دین با سیاست» است، وظیفه ی خود را در تقویت نظام سیاسی کشور، توجه و پشتکار در تکالیف پزشکی خود دید، یا همین طور یک استاد، یک دانشجو، یک کارگر ساده ... ظیک آیت الله، دلیل بر آن نیست که او دین را از سیاست جدا می داند که به کار دیگری مشغول شده است. هر کسی بر اساس موقعیت ها و شرایط، تکلیفی دارد که باید بدان عمل نماید. این خود یکی از مصادیق یا تعبیر «عینیت دین با سیاست» است.

اگر مرجعی چون مرحوم حضرت آیت الله العظمی بهجت، در عین برخورداری از اعتقادات محکم و متین اعتقادی و سیاسی، تکلیف خود را بر اساس شرایط، توان ها، استعدادها و نیازها، تداوم درس و بحث و توجه دادن تخصصی طلاب علوم دینی و عمومی مردم به عبادت خالصانه، اطاعت احکام (که سیاست نیز بخش مهم و عمده ای از آن است)، اخلاق و تقویت ایمان دید، دلیل نیست که دین را از سیاست جدا می داند. بلکه هر کس عمل به تکلیف می نماید. چنانچه ایشان تا زمان حیات امام خمینی (۵)، ضرورتی نمی دید که وارد عرصه ی مرجعیت شود، رساله ای منتشر نماید و ...، اما پس از رحلت احساس تکلیف نموده و به این امر اقدام نمود. یا حضرت امام (۵) نیز تا حضرت آیت الله العظمی بروجردی زنده بودند، دلیلی برای ورود به این عرصه نمی دیدند، یا مقام معظم رهبری تا زمان حیات حضرت امام، به عرصه ی مرجعیت ورود ننمودند و ...، همه ی این امور عین سیاست است. سیاست این نیست که کسی حتماً برای رهبری، ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس، وزارت و کابینه، راه اندازی حزب، ارائه ی لیست انتخاباتی، تأیید و تکذیب شخصیت های سیاسی و ... اقدام نماید.

در ضمن «رساله» کتابی است که شامل منتخبی از احکام عملیه ی یک مرجع می باشد که توسط عده ای جمع آوری شده و پس از اخذ تأیید و اجازه ی آن مرجع منتشر می گردد. لذا نه تنها کتاب تبیین اسلام در مقوله های متفاوت نیست، بلکه شامل همه ی احکام صادره ی یک مرجع نیز نمی باشد. چنانچه کتاب احکام حضرت امام خمینی (۵) در اصل تحریرالوسیله است که چندین مجلد است، اما رساله ی عملیه ای که در اختیار مردم قرار گرفته است، بسیار محدود بوده و شامل احکامی است که معمولاً مردم در زندگی روزمره ی خود مبتلا به آن هستند.

ایشان نیز مباحث مربوط به «ولایت فقیه» و حکومت اسلامی را که دال بر عینیت دانستن دیانت با سیاست و اعتقاد به ولایت فقیه است، به صورت مبسوط در بحث «قضا» تدریس نموده اند و لزومی ندارد که به صورت احکام فقهی در رساله ی عملیه منتشر گردد.

شبهه 9: اگر واقعاً لقمه‌ی حرام دل را سیاه می‌کند، تقصیر کسی که از نوزادی به او لقمه‌ی حرام داده شده است چیست؟

«x-shobhe»: بدیهی است که با توجه ارتباط همه‌ی اجزای عالم با یکدیگر، تا آنجا که به قول دانشمندان اگر مگسی در پکن بال زند، در آتمسفر لندن تأثیر می‌گذارد، اعمال و لقمه‌ی انسان نیز در روح و جسم او تأثیر می‌گذارد.

امروزه دانشمندان به اثبات رسانده‌اند که اگر به طرف آبی حرف خوبی بخوانند و آن را منجمد کنند، کریستال‌هایش بسیار منظم شکل می‌گیرد و اگر حرف بدی بخوانند، کریستال‌هایش نامنظم شکل می‌گیرند. پس مطلب عجیب و غریبی نیست اگر باور کنیم که لقمه‌ی حرام در ساختار روح و اخلاق و قلب ما تأثیر گذار است.

اما نباید یک سو نگری داشت و فقط به یک مقوله، صرف نظر از مقوله‌های دیگر نگاه کرد و نباید به اثر یک عامل، بدون توجه به تأثیرات عوامل دیگر توجه و تکیه نمود.

در این عالم هر چه هست، مخلوق خداوند متعال است و اثر آنها را نیز خداوند متعال وضع نموده است و بر همان اساس «بایدها و نبایدها» را بیان نموده است. لذا خداوند کریمی که به نقش لقمه‌ی حرام در ساختار روح انسان تصریح نموده است، به نقش رحمت الهی، اختیار، اتمام حجت، میل و اراده، توبه و ... نیز تصریح نموده است.

اگر خداوند متعال تأثیر سوئی برای لقمه‌ی حرام قرار داده است، خودش نیز فرموده که در هر امری «اضطرار» شرایط را تغییر می‌دهد. لذا حتی خوردن گوشت حرام رابه هنگام اضطرار و به حد نجات از مرگ جایز فرموده است و لایذ خداوند متعال برای اضطرار آثار دیگری وضع نموده است، وگرنه جایز نمی‌نمود.

خداوندی که برای هر چیز و هر فعلی اثری قرار داده است، خود محدود و محکوم به آنها نیست. او نه تنها قوانین دیگری نیز دارد، بلکه قادر مطلق بر همه‌ی مخلوقات و آثار آنهاست، نه این که مغلوب آنها باشد، و از آن جمله قدرت «محو اثر» به خاطر «اثر» امر دیگری است، که آن را نیز خود وضع نموده است. مثل این که توبه، اثر گناه را می‌شوید و از بین می‌برد. لذا فرمود:

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (الرعد - 39)

ترجمه: آنچه را که خدا بخواهد (محو) و آنچه را که بخواهد (اثبات) می‌نماید. و ام‌الکتاب نزد خدا است.

و همچنین خطاب به کسانی که نه تنها به اجبار یا اضطرار ضرری متوجه آنان شده است، بلکه به اختیار خود خطا کرده و مرتکب گناه شده‌اند، می‌فرماید که مبادا ناامید شوید، چون خداوند جمیع گناهان را می‌بخشد و آثارش را هم محو می‌کند [البته مسئله حق الناس جداگانه است] می‌فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَ فُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر - 53)

ترجمه: (یا محمد (صلی الله علیه و سلم)) بگو: ای بندگان من که بر خویشتن اسراف کرده‌اید. مبادا از رحمت خدا مأیوس شوید! بر راستی که خدا همه گناهان را می‌آمرزد.

و حتی بالاتر از آن که فرموده: خداوند «سینه» را مبدل به «حسنه» می‌کند و بی تردید وقتی گناه مبدل به صواب (کار خوب) شد، عقابش هم مبدل به ثواب (پاداش) می‌گردد.

پس خداوند متعال می‌داند که به چه کسی لقمه‌ی حرام به اجبار خورانده شده است و چه کسی به اختیار لقمه‌ی حرام خورده یا خورانده است و برای هر کدام آثاری وضع نموده است و خود رحمان و رحیم و توبه پذیر است و اختیار را نیز از کسی سلب نمی‌نماید.

بهترین مثال: کفاری هستند که با آمدن انبیای الهی ایمان می‌آوردند، آیا آنها همگی لقمه‌ی حلال خورده بودند. یا خطایشان به خاطر جو حاکم و جهل مستولی شده بوده است؟ یا همین امروز افراد صالحی که

والدین آنها به هیچ وجه صالح نبوده یا نیستند، زیادند. در همین اروپای و آمریکای امروز ببینید چقدر گرایش به اسلام زیاد شده است، آیا این جوان‌های اروپایی که با عشق و علاقه و عقل و تدبر به اسلام روی می‌آورند، همه لقمه‌ی حلال خورده‌اند؟! خیر. بلکه همان گونه که لقمه‌ی حلال تأثیر سوء دارد، تأثیر اسلام نیز پاک

کردن و تمیز کردن است. با ورود به اسلام یا توبه، همه‌ی آثار سوء گذشته نه تنها از بین می‌رود، بلکه تبدیل به احسن می‌شود.

شبهه 10: اگر هر امتی باید به دین پیامبر قبلی باشد، چرا حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) قبل از بعثت مسیحی نبود؟

«x-shobhe»: این سؤال که گاهی به صورت شبهه نیز مطرح می گردد، به دفعات در برخی از سایتها درج شده است و در همین پایگاه نیز به دفعات پاسخ داده شده است. اما مجدد توجه کاربران گرامی را به نکات ذیل جلب می نمایم:

الف - اول آن که حضرات موسی و عیسی (علیهما السلام)، با آن که صاحب شریعت و کتاب بودند، پیامبرانی جهانی نبودند که تبعیت و اطاعت از آنان بر همگان واجب باشد، بلکه فقط و فقط برای قوم «بنی اسرائیل» ارسال شده بودند و قرآن کریم در چندین آیه تصریح دارد که آنها فقط برای آن قوم برگزیده شده اند و پیامبر اکرم (ص) از قوم بنی اسرائیل نبودند.

«وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا» (الأسراء - 2)

ترجمه: و ما کتاب (تورات) را به موسی عطا کردیم و آن را وسیله هدایت شدن بنی اسرائیل قرار دادیم (و به آنان گفتیم) مبدا غیر از من سرپرستی اتخاذ نمائید!

«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا

بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ» (الصف - 6)

ترجمه: و چون عیسی بن مریم بن بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شما در حالی که کتاب آسمانی قبل از خود یعنی تورات را تصدیق دارم و به آمدن رسولی بعد از خودم که نامش احمد است بشارت می دهم ولی همین که آیات روشن برایشان آورد گفتند این سحری است آشکار.

ب - پیامبران و به ویژه انبیای اولی العزم، از همان بدو تولد به دین خود بودند. چرا که مبعوث شدنشان برای مردم تاریخ آغاز داشت و نه گزیده شدنشان از طرف خداوند متعال. لذا در قرآن کریم می خوانیم که حضرت مسیح (ع) با آن که از قوم بنی اسرائیل است و هنوز مبعوث نشده است که هیچ، بلکه طفلی در گه واره است، وقتی قوم به حضرت مریم (ع) انتقاد می کنند، او اشاره به گهواره می کند و حضرت با تأیید روح القدس تکلم نموده و می فرماید: من بنده ی خدا هستم. به من کتاب داده شده است و به نبوت برگزیده شده ام و نمی فرماید: فعلاً به دین حضرت موسی (ع) هستم تا بعد که پیامبر شدم، تغییرش دهم:

«يَأْخُذْتِ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوًّا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَعْثًا * فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ

صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم - 28 تا 30)

ترجمه: ای خواهر هارون آخر پدرت مرد بدی نبود و مادرت زناکار نبود * مریم به مولود اشاره کرد، گفتند: چگونه با کسی که کودک و در گهواره است سخن گوئیم؟ * (عیسی) گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیغمبر کرده است.

ج - همه ی انبیای الهی به دین اسلام بودند، چرا که اساساً نزد خداوند متعال دینی جز اسلام وجود ندارد. خداوند متعال برای هدایت بشر چند دین نفرستاده است، چرا که خدا یکی و راه هدایت هم یکی است. بلکه برای هر قوم در هر عصری پیامبری فرستاد که با توجه به شرایط و متناسب با آن یازها، مردم را به سوی اسلام دعوت نماید و در نهایت پیامبر اکرم (ص) را به عنوان پیامبر جهانی ارسال نمود. لذا در آیات متعدد از زبان انبیای الهی می خوانید که گفته اند: به ما امر شده است که مسلمانان و بهترین مسلمانان باشیم (وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ). و نیز می خوانیم که نزد خدا دینی به جز اسلام وجود ندارد «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». و همچنین در قرآن کریم می خوانیم که حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) پیامبر جهانیان است:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ سِيرًا وَنَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ - 28)

ترجمه: و نفرستادیم ترا مگر [این که] برای همه مردمان [جمیع انسانها] مژده دهنده و بیم کننده باشی، و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند.

د - همه‌ی انبیای الهی موحد بودند و حضرت ابراهیم ^(علیه السلام) نیز مسلمان و سمبل یکتاپرستی بود:

«ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً وما كان من المشركين» (آل عمران - 67)

ترجمه: ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه [بر طریق فطرت] مسلم بود و از مشرکین نبود.

و به همین دلیل همه انبیای الهی به دین حضرت ابراهیم ^(ع) (مسلمان) یعنی موحد و تسلیم امر خدا شناخته می شدند. چنانچه خداوند به پیامبر اکرم ^(ص) در پاسخ دعوت یهودیان و مسیحیان که می گفتند بالاخره برای هدایت شدن یا باید یهودی باشی و یا مسیحی (مثل همین که امروزه در این سؤالها و شبهات مطرح می کنند) می فرماید:

«و قالوا كونوا هوداً أو نصارى تهتدوا قل بل ملة إبراهيم حنيفاً وما كان من المشركين» (بقره - 135)

ترجمه: و گفتند: یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت گردید. [یا محمد] بگو: بلکه دین ابراهیم را که یکتا پرستی است (می پذیریم) همان ابراهیمی که مشرک نبود.

پس همه‌ی انبوی الهی در اصول به دین «ابراهیم ^(علیه السلام)» که همان دین فطرت (یکتاپرستی) است بودند و البته در فروع یا احکام به آنچه بر خودشان امر می شد عمل می نمودند.

شبهه 11: باورهای رایجی چون: سر بی گناه پائین دار می رود بالای دار نمی رود، هیچ کس تا به حال از گرسنگی نمرده است و ... چه ریشه و اعتباری دارند؟ اسلامچه می فرماید؟

«x-shobhe»: این سخنان و باورها، ریشه در روش های تبلیغی حکام ظلم و جور در طول تاریخ از یک سو و جهل و نادانی مردم که منجر به خرافه گرایی شان می گردد، از سوی دیگر دارد و هیچ اعتباری ندارد. دقت کنیم که هر حرکتی، چه حق باشد و چه باطل، فلسفه ای می خواهد که در حرکت های حق منطبق با عقل و منطق است و در حرکت های باطل، سفسطه ای برای توجیه و عوامفریبی است. لذا در طول تاریخ هیچ جنایت کاری دیده نشده که برای ظلم و جنایت خود، فلسفه ای جهت توجیه و عوامفریبی نیافته باشد. یکی در قدیم مثل فرعون خود را رب «صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور» می خواند و یکی مثل آمریکا با القابی چون: ابر قدرت - برادر بزرگ تر - انسان درجه یک و ... خود را رب می خواند. یکی مثل هیتلر فلسفه اصلاح نژاد و نژاد برتر ژرمن را وسط می کشد و یکی دیگر مثل بوش، اوباما و ... جنگ های پیش گیرانه و مبارزه با تروریسم و حقوق بشر را بهانه ی عوام فریبی می کند و یکی دیگر مانند صهیونیسم، سخن از کتاب الهی، آرماگدون و ... وسط می کشد. در مقابل نیز انبیای الهی، عقلا، انسان ها، علما، با شرافت ها، نوع دوست ها، مؤمنین، صلحا و مجاهدین اسلام نیز با فلسفه ی الهی، حرکت می کنند. فلسفه های باطل، گاه کلی هستند و گاه به اجزایی تجزیه می شوند. گاه به صورت یک شعار و گاه به صورت مکاتب بروز و ظهور می یابند که اومانیسیم، مارکسیسم، لیبرالیسم، کاپیتالیسم، فمینیسم، پست مدرنیسم ... و سایر ایسم ها از جمله آنان هستند.

جملاتی چون «سر بی گناه پائین دار می رود و بالای دار نمی رود» و یا «هیچ کس تا به حال از گرسنگی نمرده است» و امثال آنان، جزء سفسطه های کلی است که ظالمان و جائران القاء کردند و عوام پذیرفتند. هدف از نشر این خرافه ها برای این است که هر کس را کشتند، بگوئیم: لابد خودش مقصر بود و گرنه کشته نمی شد! و در ضمن توجهی به فقر و گرسنگی سایر مظلومین که زندگی شان به چپاول رفته است نداشته باشیم.

آیا تاکنون کم انسان بی گناه کشته شده اند؟ آیا انبیای الهی و معصومین ^(ع) که به شهادت رسیدند، بی گناه نبودند؟ آیا قتل هر کس که نام علی ^(ع) را بر زبان می آورد و یا حتی فقط به شیعه بودن متهم می شد، قتل بی گناهان نبود؟ آیا در عصر ما که زنان و کودکان مسلمان در فلسطین، غزه، عراق، ایران، افغانستان و سرتاسر عالم فوج فوج کشته می شوند گناه کار هستند؟

قرآن کریم خود ظالمین را مورد خطاب و عتاب قرار داده و می فرماید:

«يَا أَيُّ دَنَبٍ قُتِلَتْ» (التکویر - 9)

ترجمه: بهکدامین گناهکشته شدند؟!

پس تکرار می شود که این باورها، همگی خرافاتی است که از سوی ظالمین و فاجرین القاء و از سوی عوام پذیرفته شده است.

شبهه 12: برخی از خانمها در توجیه آرایش و بدحجابیشان می‌گویند: می‌خواهیم شوهرمان به دیگری نگاه نکند و یا می‌خواهیم زیبا باشیم. پاسخ دینی و روانشناختی چیست؟

«x-shobhe»: البته که این ادعاها فقط بهانه های توجیهی است. وقتی انسان دلیلی برای کاری اقامه می‌کند، لابد آن کار باید دلیل مورد نظر را محقق نماید، مثلاً می‌گوید: این کار را می‌کنم تا پول در بیاورم یا این ورزش را انجام می‌دهم تا سالم بمانم و ... پس اگر از آن کار پولی در نیآورد و یا آن ورزش برایش مضر باشد، دلایل اقامه شده دیگر وارد و معقول نخواهد بود. دلایل اقامه شده فوق برای توجیه بدحجابی نیز همین طور است.

الف - در این که انسان (چه مرد و چه زن) عاشق زیبایی است، تردید و انکاری نیست، چرا که خداوند متعال انسان را در فطرتش عاشق خود آفریده است و خداوند زیباست و «جمیل» از اسمای خداوند عزوجل است. لذا فرمود: «انّ الله جمیل، یحبّ الجمال» - یعنی خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. اما باید دقت نمود که زیبایی چیست؟ و گاهی نیز انسان با دست خود زیبایی را مبدل به زشتی می‌کند. به عنوان مثال: هر گیاه و گلی از زیبایی‌های خاص خود برخوردار است، اما اگر انسان گیاه خشخاش را جهت تولید مواد مخدر و بدبخت کردن انسان‌ها زراعت کند، دیگر زیبا نیست و حتی بهتر است مزرعه به آتش کشیده شود.

زن و زیبایی زن [و حتی مرد] نیز همین‌گونه است. آرایش زن را زیبا می‌کند. اما اگر قرار باشد نحوه ی ارائه‌ی این زیبایی موجب انحراف خود او و جامعه گردد، این زیبایی به زشتی مبدل می‌گردد.

ب - آرایش و زیبا نمودن خود برای شوهر، از بهترین کارهاست (و البته آرایش، خوش بویی و خوش پوشی مرد برای همسرش نیز چنین است) و اسلام عزیز نیز توصیه های فراوان و مؤکدی در این باره دارد. اما بدیهی است که اگر کسی بخواهد به خاطر سیر شدن چشم شوهرش و جلوگیری از نگاه او به نامحرم خود را آرایش کند، این کار را در خانه‌ی خود و برای شوهرش انجام می‌دهد و نه در معابر عمومی برای شوهران دیگران. اگر مردی در کوچه و خیابان و محافل مختلف هیزی می‌کند، لابد به زنان زیبایی که زیبایی‌های خود را به صورت رایگان عرضه می‌کنند نگاه می‌کند. پس هیچ منطقی ندارد که خانمی خود را از آنان قرار داده و نظر همه‌ی مردان را به خود جلب کند و مدعی شود که برای شوهرم است.

ج - آنان که افسانه‌های اخلاقی و رفتاری خود را با جملاتی چون «می‌خواهم زیبا باشم» توجیه می‌کنند نیز باید دقت داشته باشند که اولاً همه دوست دارند زیبا باشند - ثانیاً زیبایی فقط به چشم و ابرو و مو و لب و دهن نیست، بلکه وزانت هم زیباست، عقل هم زیباست، عفاف هم زیباست ... و آن زیبایی که حرمت، حیا، عقل، وزانت، عفت و هنجارهای اخلاقی و رفتاری فرد و جامعه را ضایع کند و به هم بریزد که اصلاً نه تنها زیبا نیست، بلکه بسیار هم زشت است - ثالثاً: «می‌خواهم زیبا باشم» با «می‌خواهم زیبا جلوه کنم» بسیار متفاوت است. البته میل به جلوه‌ی نیکو نیز فطری است، اما انسان عاقل باید دقت کند که چگونه، در کجا و برای کی جلوه می‌کند؟ رابعاً این دسته از افراد دقت کنند که آیا طرف‌های مقابل نیز آنان را زیبا می‌بینند؟ به عنوان مثال: اگر زنی خود را آرایش کرد و با لباس‌های بدن نما در انظار عمومی ظاهر شد، رهگذرانی که او را می‌بینند و برخی نیز هیزی می‌کنند، وی را زیبا می‌بینند؟ یا آن که طعمه‌ای پست و ارزان، لقمه‌ای خوشمزه و رایگان و وسیله‌ای عمومی برای لذت‌های شهوانی خود می‌بینند؟ حال اگر خانمی اول صبح خود را چنین آراست و در خیابان‌ها راه افتاد و به هر رهگذری لذتی رساند، زیباست؟ آیا هیچ مرد موقر و عاقلی خواهان و عاشق آنها می‌شود و حاضر است با چنین دختری یا خانمی ازدواج کند؟ یا ارزشی بیش از لذت شهوانی زودگذر برایشان قائل است و اگر بحث ازدواج پیش‌آید، به دنبال دختر یا خانم عاقل، وزین و عقیف می‌گردد؟!

ما سؤال می‌کنیم که آیا دختران و زنان امریکایی یا اروپایی دوست ندارند زیبا باشند؟ چرا هیچ کدام برای گذر از معابر عمومی یا حضور در جامعه برای انجام امور جاری (تحصیل، خرید، دید و بازدید، میهمانی و ...) آرایش نمی‌کنند؟ چرا مصرف لوازم آرایشی تولید فرانسه، در کش ورهایی چون ایران، به مراتب بیش از خود فرانسه یا سایر کشورهای اروپایی چون انگلیس، آلمان و ایتالیا است(!؟)

وقتی یک دختر خانم شب یک شو، خواننده یا رقاصه یا مدلی را می‌بیند و صبح - بدون آن که فکر کند آن شکل برای دیسکو، بالماسکه، روی سن، خواننده و رقاصه بود - خود را شبیه کرده و برای خرید سیب زمینی یا پرداخت قبض آب و برق یا سر زدن به اقوام و آشنایان از خانه در می‌آید و با آن وضعیت سوار تاکسی و اتوبوس شده و یا پیاده راه می‌افتد و ...، این زیبایی است و یا نشان از کم خردی، بی شخصیتی، بی هویتی و خودباختگی و تقلید کور دارد؟

د - دقت شود که عمده علت «بدحجابی» به هر صورتی که رخ دهد، مثل آرایش ها و پوشش های عجیب و غریبی که در معابر مشاهده می شود و یا نحوه ی رفتار، گفتار و ارتباط ناپسند، ناشی از ضعف اعتقادی، فرهنگی، علمی و خودباوری است که زمینه را برای حقارت و الگوپذیری از غیر مساعد می نماید. در واقع یک نوع اختلال و عدم تعادل روحی و روانی است و نه زیبایی و کمال.

شبهه 13: برخی روزه می‌گیرند، اما می‌گویند نماز را قبول نداریم و خداوند نیز بخشنده است! چه پاسخی دهیم که متقن و روشنگر باشد؟

«x-shobhe»: متأسفانه گاه این رفتارها یا گفتارها [که اغلب از تنبلی و برای توجیه است] شنیده می‌شود. می‌گویند: روزه می‌گیریم ولی نماز را قبول نداریم، یا نماز می‌خوانیم اما حجاب را قبول نداریم، یا همه را قبول داریم اما خمس را قبول نداریم ... و حتی برخی می‌گویند: این را که در قرآن آمده قبول داریم و آن را که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده قبول نداریم (آیه را قبول داریم، ولی حدیث را قبول نداریم). چنین افرادی خواسته یا ناخواسته دین خدا را تجزیه می‌کنند و مصداق آیه‌ی ذیل می‌گردند:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُقَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (النساء - 150)

ترجمه: بی‌گمان کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می‌گویند: به بعضی می‌گرویم و به بعضی کفر می‌ورزیم و می‌خواهند میان آن [دو] راهی پیش گیرند.

الف - اولین نکته‌ی بسیار مهم و حایز اهمیت این است که به خود و سایر کف متذکر شویم: اگر خدایی ناکرده واجب‌ی را ترک نموده یا حرامی را مرتکب می‌شویم، دست کم نگوئیم «قبول نداریم». چرا که در صورت اول انسان دچار معصیت شده است، اما گاهی ممکن است انسان با بیان «قبول ندارم»، یکی از ضروریات دین را رد کند، که در این صورت وارد جرگه‌ی «کفر» می‌شود. پس اگر کسی خدایی ناکرده یکی از ضروریات دین مانند نماز، روزه، حجاب، خمس و ... را ترک می‌کند، نگوید «قبول ندارم» و بداند این از عمل شیطان است که گناه را نزد انسان زینت می‌دهد و فرد گمان می‌کند که اگر گفت قبول ندارم، خیلی حرف مهمی زده، توجیه مناسبی برای عصیاننش آورده و یا آدم بزرگی شده است!

ب - کسی که روزه می‌گیرد، یا برای خدا روزه می‌گیرد و یا برای خودش یا هر علت دیگری به غیر از اطاعت خدا. در هر حال اگر روزه برای اطاعت امر خدا نباشد، فقط یک نوع ریاضت یا رژیم غذایی است و هیچ ارزش دیگری و از جمله ارزش عبادی ندارد و فرقی نمی‌کند که روزه بگیرد یا نگیرد و یا در زمان دیگری و به نحو دیگری این رژیم غذایی را بر خود تحمیل نماید. اما اگر مسلمان است و برای خدا روزه می‌گیرد، دقت کند همان خدایی که فرمود روزه بگیرید، فرمود اقامه‌ی نماز کنید.

وقتی خداوند متعال با حضرت موسی (ع) سخن گفته و به او می‌فرماید که من «الله» هستم، پس تو مرا عبادت کن [نه هوای نفس یا دیگران را]، بلافاصله نحوه‌ی عبادت را نیز بیان نموده و می‌فرماید نماز بخوان.

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه - 14)

ترجمه: من خدای یکتایم، معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز به پا کن.

خداوند متعال نماز را بر همه‌ی بندگانش واجب فرمود و در قرآن کریم بیش از 60 آیه مستقیماً به نماز و ضرورت اقامه‌ی نماز تصریح و تأکید نموده است و به مسلمانان نیز مؤکداً فرمود:

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» (البقره - 238)

ترجمه: بر همه‌ی نمازها مخصوصاً نماز وسطی (نماز ظهر) مواظبت کنید و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا به پا خیزید.

ج - دقت شود که «اسلام» یعنی تسلیم امر خدا بودن. پس اگر کسی بگوید: من این را قبول دارم اما آن را قبول ندارم، این را به این شکلی که خودم می‌پسندم انجام می‌دهم، یا به نظر من این لازم است اما آن لازم

نیست و ...، او تسلیم هوای نفس خودش است و نه تسلیم خدا و عبادت و بندگی خودش را می کند و نه عبادت خداوند متعال را.

د - خداوند متعال در آیات متعددی از قرآن کریم، اشاراتی به وضعیت اسف بار دنیوی و اخروی کسانی دارد که دین خدا را مسخره می کنند. و یکی از مصادیق مسخره کردن دین، مسخره بازی درآوردن در دین و دینداری است. لذا مجدداً تأکید می گردد که اگر کسی در انجام واجب یا ترک حرامی کوتاهی و اهمال دارد، سعی کند دست کم بر این معصیت خود نبالد، ضروریات را منکر نگردد، دین خدا را تجزیه ن کند و بداند که بخشش خدا نیز اگر چه بر اساس رحمت و اسعه اش گسترده است، اما طبق اراده، مشیت، حکمت، نظام، علم و فرمایشات خودش تعلق می گیرد، نه طبق آنچه ما می خواهیم یا بر او دیکته می کنیم. فرمود: کفر و شرک و نفاق را نمی بخشم، هدایت و نجات به ظالمین نمی رسد، افترازنندگان به خدا و قرآن نجات نمی یابند، گناه کبیره بدون توبه بخشیده نمی شود ...، و حضرت امیر^(ع) فرمود: بزرگترین گناه، آن گناهی است که صاحبش آن را کوچک شمارد.

لذا چنین نیست که کسی نماز نخواند و بگوید خدا بخشنده است، یا روزه نگیرد و بگوید خدا بخشنده است، یا واجبات را ترک کند و محرمات را انجام بدهد و بگوید خدا بخشنده است، این مسخره کردن است. اگر قرار بود چنین باشد، نه پیامبری ارسال می نمود و نه امر و نهی می کرد و نه حساب و کتاب و بهشت و جهنمی قرار می داد و نه با تبیین باید ها و نبایدها هدایت می نمود، بلکه می فرمود: بروید هر کاری دلتان می خواهد بکنید که من بخشنده ام! همین خداوند بخشنده، عواقب بسیار بدی را برای کسانی که نسبت به نماز اهمال دارند بیان فرموده است، چه رسد به کسانی که اصلاً ترک نماز می کنند و یا خدایی ناکرده رد می کنند:

«قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ» (الماعون - 4 تا 6)

ترجمه: پس وای بر آن نمازگزاران * کسانی که از نماز خود غفلت می ورزند [در نماز سستی می کنند یا سبک می شمارند] * کسانی که ریا می کنند.

ه - در هر حال بدیهی است کسانی که نماز نمی خوانند، لذت نماز و راز و نیاز با پروردگار عالم، [آن طور که او فرموده و نه آن طور که نفس امر می کند] را نیز نچشیده اند و بی تردید اگر یک بار این واجب را به جا آورده و لذتش را بچشند، ترک نخواهند نمود. (إن شاء الله)

شبهه 14: برهان نظم در نهایت اثبات نظم می کند و نه هیچ از صفات خداوند را، پس برهان کارآمدی برای اثبات وجود خدا نیست.

«x-shobhe»: برهان نظم، پاسخگوی بسیاری از سؤالات عقل به ویژه در مبحث «هستی‌شناسی» و اثبات وجود خداوند متعال می باشد و به همین دلیل اندیشه های مادی بسیار سعی کردند که مدعی شوند در دنیا بی‌نظمی و آشوب هم وجود دارد. اما پس از این که نتوانستند هیچ نمونه ی عینی و یا دلیل و حجت عقلی برای آن بیاورند، سعی دارند چنین القاء کنند که به فرض عالم از «نظم» برخوردار باشد، با این برهان فقط همان وجود «نظم» ثابت می‌شود و نه هیچ مطلب دیگری. در حالی که چنین نیست.

الف - این ادعا مثل این می ماند که کسی بگوید: ما اگر با چشم خود ببینیم که غذایی روی میز قرار دارد، فقط به ما اثبات می‌شود که «غذایی روی میز قرار دارد نه هیچ چیز دیگری!» در صورتی که او نخواسته است در این مورد فکر خود را تعمیم دهد. بالاخره وقتی غذا روی میز قرار دارد، معلوم است که آن غذا تهیه کننده هم داشته و مواد آن نیز حاضر بوده و وسیله‌ای برای پختن نیز وجود داشته و ...

ب - برهان نظم نیز همین قاعده است. اولین مطلبی که برهان نظم به اثبات می‌رساند، وجود «ناظم» است. چرا عقل گواهی می‌دهد که هیچ نظامی در هیچ کجای عالم، به صورت خود به خودی، اتفاقی و تصادفی به وجود نمی‌آید که اگر چنین بود، هیچ قانون و قاعده ی ثابتی وجود نداشت و هیچ علمی هم کشف نمی شد (و اساساً بی‌نظمی حاکم می‌گشت).

ب/1: هر نظامی معرفی هدف نظام خود نیز هست. چرا که نظم یعنی «رابطه ی منطقی بین اجزاء برای تحقق هدفی معین». پس مثلاً برای پیدایش آب، اکسیژن و هیدروژن در نظم و اندازه های معینی با هم ترکیب می‌گردند و ... لذا اگر شما نظم یک خودرو را مشاهده کنید - بدون این که ناظم را دیده و با او صحبت کنید - به هدف او از ایجاد این نظم (ارتباط منطقی بین اجزاء) نیز پی می‌برید و متوجه می شوید که این مجموعه‌ی منظم برای نقل و انتقال است - برای سرعت در نقل و انتقال است - برای نقل و انتقال انسان و یا اشیای کوچک است - برای بلند کردن اشیای سنگین (جر ثقیل) است - برای نقل و انتقال بیمار (آمبولانس) است و ...

پس نظم عالم هستی، نه فقط نشان می‌دهد که ناظمی دارد، بلکه عدم سکون و حرکت عالم نیز نشان می‌دهد که «از مبدئی آمده و به سوی هدفی می‌رود». مبدأ حتماً «هستی» بوده، چرا که از مبدأ نیستی چیزی یا حرکتی به وجود نمی‌آید، و حرکت نیز به سوی «شدن» است که آن نیز همان هستی است. هستی هم نقص یا دوئیت بر نمی‌دارد. هستی، هستی است و محض و کمال مطلق است. پسرهمه از همان مبدأ هستی آمده‌اند و به سویش بر می‌گردند. «انا لله و انا الیه راجعون».

ب/2: نظم معرف بسیاری از صفات یا بهتر بگوییم اسماء (نشانه‌های) ناظم است. به عنوان مثال با دیدن همان نظم خودرو، بدون این که ناظم را بشناسیم، پی می‌بریم که او از علم مکانیک و هم چنین طراحی برخوردار بوده است، پس «عالم» است. از ایجاد این نظم هدف داشته، پس «حکیم» است. از قدرت ساخت آنچه در نظر داشته برخوردار بوده، پس «قادر» است و ...

با مشاهده‌ی نظم عالم هستی نیز نه تنها در می‌بایم که یقیناً ناظمی که خلقت را به نظم در آورده وجود داشته است، بلکه نظر به استمرار خلقت و نظم می‌فهمیم که ناظم بوده و هست (حی است). یقیناً قبل از ایجاد این نظم، خودش بوده که توانسته این نظم را ایجاد کند، پس حادث نیست و ازلی است. نظم عالم هدفدار است، پس او «حکیم» مطلق است. سرتاسر خلقت تجلی علم است، پس او «علیم» است. خلقت زیباست، پس او «جمیل» است. خلق عالم قدرت می‌خواهد، پس او «قادر» است. رحمت می‌خواهد، پس «رحمان» است. در این عالم نظم، جود و کرم و لطف و قهر وجود دارد، پس او «جواد»، «کریم»، «لطیف»، «فاهر» و ... است. و اینها همه اسما و نشانه های آن ناظم و خالق کل جهان است، که ما به آن «الله» می‌گوییم، دیگری خدا، دیگری God، دیگری Got و ...

لذا در می‌یابیم که «برهان نظم» از دلایل محکم توحیدی است.

شبهه 15: به نقل از برخی بزرگان می‌گویند: سفیانی هم اکنون وجود دارد و در ارتش سوریه است؟ آیا این اقوال صحت دارد؟ اساساً راجع به سفیانی توضیح دهید.

«x-shobhe»: ظهور حضرت امام مهدی (عج) علائمی دارد که برخی از آنان علائم حتمی و برخی دیگر علائم غیر حتمی است. علائم غیر حتمی، علائمی هستند که ممکن است رخ بدهد و یا ندهد [و شاید بسیاری از آنها رخ داده باشد، اما علائم حتمی، بدون شک رخ می‌دهد و تاکنون هیچ مورد آن به وقوع نپیوسته است و «خروج سفیانی» یکی از علائم حتمی در مقدمات ظهور است.

بر طبق روایات مستند «پیش از ظهور مردی از نسل ابوسفیان در منطقه شام خروج می‌کند و با تظاهر به دینداری گروه زیادی از مسلمانان را می‌فریبد و به گرد خود می‌آورد و بخش گسترده‌ای از سرزمین‌های اسلام را به تصرف خویش در می‌آورد و بر مناطق پنجگانه ی شام، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین (نام شهری در نزدیکی حلب) و منطقه عراق سیطره می‌یابد و در کوفه و نجف به قتل عام شیعیان می‌پردازد و برای کشتن و یافتن آنان جایزه تعیین می‌کند. آنگاه که از ظهور امام زمان باخبر می‌شود با سپاهی گران به جنگ می‌رود که در منطقه ی بیداد (بین مکه و مدینه) با سپاه امام (ع) برخورد می‌کند و به امر خدا همه لشکریان وی به جز چند نفر در زمین فرو می‌روند و هلاک می‌شوند» (کمال الدین، ص 651. و بحار الأنوار، ج 52، ص 215؛ و کنز العمال، ج 14، ص 272؛ تاریخ غیبت کبری، ص 518 الی 520)

اما راجع به این که کسی قطعی بگوید او وجود دارد و اکنون نیز در ارتش سوریه است، هیچ دلیل مستندی وجود ندارد و لازم است به نکات ذیل دقت شود:

الف - عین این شایعه حدود 27 سال پیش و در زمان جنگ تحمیلی عراق (صدام) بر ایران نیز در سرتاسر کشور شایع شد و حتی با تقلید صدا به نام برخی بزرگان نوارهای کاستی منتشر شد و بعد معلوم شد که جعلی بوده است.

ب - لابد از پخش این شایعات در برهه‌های متفاوت، اهدافی منظور است که باید حتماً به آنها توجه شود، که ذیلاً به نکاتی اشاره می‌گردد:

ب/1: هر کس مدعی شد که سفیانی وجود دارد، ابتدا از او سند و دلیل معتبر بخواهید. خداوند متعال که از هر چیزی عیان‌تر و شناخته‌تر شده است، برای اثبات وجود خود و نیز اثبات رسالت انبیایش دلیل و سند ارائه می‌دهد، حال چرا باید هر ادعای بی‌سندی را بپذیریم؟!

ب/2: هر کس که مدعی شد که او هم اکنون وجود دارد و در ارتش سوریه است، بگو: اولاً که وجود داشته باشد، خوب حالا چه؟ چه کنیم؟ ثانیاً اگر شما مطمئن هستید که وجود دارد، بروید و با او مقابله کنید، نهایت این است که به شهادت می‌رسید. ثالثاً اطلاع قطعی از وجود او، کدام یک از وظایف و تکالیف ما را به عنوان یک شیعه‌ی منتظر تغییر می‌دهد؟

ب/3: به آنها بگویید: در روایات بیان شده که او از «شام» خروج می‌کند. اولاً که مرزهای شام آن دوره بسیار فراتر از «سوریه» فعلی بوده است. در جنگ‌های بیزانس مرزهای شام یا شامات تا قسطنطنیه پیش رفت، انطاکیه، کلکیه، فلسطین، جند اردن، جند دمشق، جند حمص، جند قنسرین و ... از ثغور «شام» محسوب می‌گردید. پس اگر بیان شده که او از شام خروج می‌نماید، دلیلی نیست که حتماً از داخل سوریه ی فعلی خروج نماید. ثانیاً کدام حدیث یا روایتی بیان داشته که او الا و لابد در داخل ارتش سوریه ی فعلی است؟ چرا او را در کشور یا ارتش اردن یا اسرائیل یا عمال شیعه کش سعودی جستجو نمی‌کنند؟! مثلاً چرا امثال مسعود رجوی و گروه منافقین، القاعده، طالبان، ملک عبدالله اردنی، سران سعودی و وهابیت و ... سفیانی نباشند؟! اصلاً از کجا معلوم که او با همان سفیانی نباشد؟ مگر نه این که نامش «باراک حسین اوباما»

است؟ و مگر نه این که اسم «باراک» عبری (زبان یهودیان اسرائیل) است و نام باراک و حسین در کنار هم دال بر این است که نسل او به اقوام م ناطق مسلمان نشین می رسد و از کجا معلوم که از اولاد ابوسفیان نباشد، رفتارش که شبیه است؟ التبه ما نمی گوئیم که چنین است، اما می خواهیم بگوئیم که اگر قرار باشد بر اساس حدس و گمان پیش رویم، حدث و گمان نزدیک به واقع را انتخاب می کنیم. چرا که دشمن امروز ما آمریکاست و شرارت ها و لشکرکشی ها و نسل کشی های مسلمانان و به ویژه شیعیان به صورت مستقیم یا به وسیله اسرائیل و سعودی بر کسی پوشیده نیست.

ج - ما نمی دانیم که آیا سفیانی هم اکنون در قید حیات هست یا نیست؟ و اگر هست اکنون کجاست و چه می کند؟ اما سؤال این است که چرا همیشه «ارتش سوریه فعلی» به عنوان محل حضور آن ملعون هدف اذهان عمومی قرار می گیرد؟! آیا چون در میان کشورهای عربی تنها کشوری است که با اسرائیل سازش نکرده و از لبنان نیز حمایت کرده است و بلندی های جولان را پس گرفته و پل پیروزی اسرائیل بر کل منطقه ی عرب است؟!

د - چرا باید ما مسائل و حوادث بسیار قطعی تر که مبین ودال بر نزدیکی و مساعد شدن زمینه های ظهور حضرت(ع) می باشد، مانند: پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی ایران - حکومت ولایت فقیه و فقیه شیعی - لشکر کشی طاغوت و شیطان بزرگ به منطقه ی اسلام و طبعاً خصومت بین عرب و عجم (ملل عرب با خارجی ها) - بیداری ملت های مسلمان - بیداری سایر ملل جهان و ... را رها کنیم و به یک «فرض» یا گمانی توجه و تکیه کنیم که اولاً صحت یا سقم آن هیچ نقشی در وظایف و تکالیف ما ن دارد و ثانیاً توجه ما را از دشمنان اصلی (آمریکا، انگلیس، اسرائیل صهیونیسم بین الملل و فراماسون) به یک ارتش در یک کشور، آن هم در کشور مخاصم با اسرائیل منحرف می کند؟!

ه - هر چند که اگر واقعاً با دلیل و مدرک ثابت شود که سفیانی هم اکنون وجود دارد [چه در ارتش سوریه یا هر کجای شامات قدیم] شیعه خوشحالتر می شود، چرا که ظهور را بسیار نزدیکتر می بیند، اما هیچ تکلیف و وظیفه ای را تغییر نمی دهد. ما مکلف هستیم که با بصیرت و جدیت کامل، با پیروی از ولایت فقیه که همان پیروی از خط کلی «ولایت» است، به جهاد و مبارزه علیه کفر جهانی که در دولت هایی چون اوپاما (آمریکا)، نتانیاهو (اسرائیل)، سارکوزی (فرانسه)، کامرون (انگلیس)، مرکل (آلمان) و ... نمود و ظهور دارد ادامه دهیم تا ظهور حضرتش برسد.

و - در نهایت دقت شود که «مصدق سازی» برای سفیانی، دجال و ... سبب مساعد نمودن شرایط جهت مصداق سازی برای «سید خراسانی»، «شعیب»، «نفس زکیه» و ... می گردد که کلاً اذهان عمومی را به سوی موهومات غیر مستند منحرف می نماید که فقط به نفع دشمنان داخلی و خارجی و عمال آنها و جریان سازان می باشد.

شبهه 16: تمامی مکاتب معاصر و نوین، بر مبنای نظریات هگل است. آیا می توان در بیانی ساده و روشن [ریشه‌ای] آن را نقد کرد؟ (محیط ما دانشجویی است و برخی طرفدار آن هستند).

«x-shobhe»: لابد انتظار نمی رود که فلسفه ی هگل یا به قول معروف «هگلیسم» در یک صفحه ی چند سطری طرح و نقد شود. اما دانشجویان عزیز که کارشان شراخت و کشف علم است، می توانند به نکات ذیل توجه و در مفاد آن تأمل نمایند:

الف - طرفداری از یک مکتب یا دین [حتی دین اسلام]، طرفداری از یک تیم فوتبال یا مد لباس یا سبک موسیقی نیست که از روی هوای نفس، دلبخواهی، خوشایندی، بر اساس مد، جهت طرح خود و انگشت نما شدن و ... صورت پذیرد. این کار عوام است. عوامی که نه تنها علم ندارد، بلکه قوه ی فکر و تعقلشان نیز به فعلیت مطلوبی نرسیده است یا به طور کل تعطیل مانده است. لذا یک انسان عاقل، به ویژه یک دانش پژوه و محقق، اگر طرفدار یا مخالف چیزی است، باید حتماً دلایل و مستندات کافی در اختیار داشته باشد، چه رسد که موضوع یک دیدگاه فلسفی، یک مکتب یا دین باشد.

ب - هگل خود آنچه بیان و تدوین نموده، بر پایه ی نظریه است و نظریه نیز چنانچه از نامش پیداست، فقط «نظر» است و به هیچ وجه اعتبار علمی ندارد. اگر یک نظریه با دلایل و مستندات تجربی یا عقلی به اثبات رسد، آن وقت ارزش و اعتبار پیدا می کند که در چنین حالتی دیگر نامش نظریه نیست، بلکه «علم» است. بدیهی است «نظریه» خوب و لازم است به شرطی که فقط مقدمه ای جهت تحقیق و کشف علم باشد، نه این که به عنوان یک اصل علمی مورد تبعیت قرار گیرد. لذا خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید که اینها همه «ظن» یعنی گمان است و گمان هیچ گاه جای علم را نمی گیرد و حقیقتی را برای انسان آشکار نمی نماید. لذا ارزش تبعیت ندارد:

«وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس - 36)

ترجمه: بیشترشان غیر از گمان از چیزی پیروی نمی کنند. و حال این که حتماً ظن و گمان (انسان را از تشخیص حق و باطل) بی نیاز نمی کند (چیزی از حقایق را به اثبات نمی رساند). یقیناً خدا از رفتارها که آنان انجام میدهند آگاه است.

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (النجم - 28)

ترجمه: و هیچ دلیلی علمی بر گفته خود ندارند، و جز خیال و گمان دنبال نمی کنند، در حالی که خیال و گمان هیچ دردی را دوا ننموده، در تشخیص حق جای علم را نمی گیرد.

ج - اما نظریات هگل نیز مانند سایر نظریه پردازان دیروزی و امروزی بر مبنای «ماتریالیسم» به معنای «ماده گرایی» است. حال شما از طرفداران نظریات هگل یا هر ماتریالیسم دیگری بخواهید؛ ماده را تعریف کند و اگر نتوانست تعریفی جامع، قاطع، محکم و با شامل همه ی مشخصات ارائه دهد، بپرسید: چطور بر مبنای چیزی که حتی تعریفش را نمی دانید چیست، یک مکتب استوار می کنید؟!

د - زیربای نظریات و مکتب فلسفی هگل (و سایرین از تابعین) چهار اصل دیالیک تیک است که یکی از آنها اصل «تضاد درونی» می باشد. بدین معنا که هر چیزی (تذ) در درون خود ضد خودش (آنتی تذ) را دارا می باشد و آن را پرورش می دهد و از مقابله ی اینها با یکدیگر، چیز سومی «سنتز» پدید می آید. و برای مثال فاسد شدن شیر و یا جوجه شدن تخم مرغ و ... را مثال می آورند!

بدیهی است که وقتی گفته می شود «هر چیزی در درون خودش ...»، موضوع یک «شیء واحد» است. چرا که اگر موضوع شیء واحد نباشد، حتماً ترکیب چند شیء (مركب) است و آن وقت دیگر «تضاد درونی» معنا ندارد و تضاد بیرونی اشیاء با یکدیگر نیز حرف جدیدی نیست. یعنی اگر بگوییم: تارککی شب با روشنایی روز

در تضاد است، یا سیاهی مو با سفیدی استخوان در تضاد است و ... حرف جدیدی نیست و منظور هگل را نیز تأمین نمی‌نماید. حضرت علی (علیه‌السلام) خطبه‌ای دارند که برای اثبات وجود خدا به تضاد اشیا متفاوت با یکدیگر اشاره می‌نمایند.

حال سؤال ما این است که «آیا اصلاً شیء واحدی وجود دارد که درونش تضادی باشد یا نباشد»؟ شیر یا تخم مرغ که شیء واحد نیستند. یک جرعه شیر که هیچ، حتی یک قطره شیر از میلیون‌ها سلول و ترکیب (لاکتوز، چربی، آب و ...) درست شده است و هر یک از این عناصر نیز خود مرکب هستند. یا تخم مرغ که شیء واحد نیست، صدها میلیون یا بیشتر سلول و ترکیب دارد و تا نطفه‌ای از بیرون به آن ترکیب نگردد و در دمای مناسب قرار نگیرد و مدتی معین بر آن نگذرد نیز به جوجه مبدل نمی‌گردد.

پس اصلاً شیء واحدی در عالم هستی وجود ندارد. اگر شیء واحد باشد، یعنی کامل است و اگر کامل باشد، بی‌نیاز است و اگر بی‌نیاز و غنی باشد، یعنی «واجب» است و از دایره امکان (مادیات) خارج می‌گردد. لذا خداوند می‌فرماید [سوره‌ی توحید]، این فقط «الله جل جلاله» است که واحد است، ترکیب نیست، از چیزی متولد نشده و چیزی از او متولد نمی‌شود و «واحد و احد» است و نیز «وحده لا شریک له» است و مثل و مانندی نیز ندارد «لیس کمثله شیء». لذا با مردود شدن اصل «تضاد درونی»، سه اصل دیگر از اصول دیالیک تیک نیز مردود می‌شود و کل مکتب بنا شده بر این اصول نیز مردود است.

«x-shobhe»: در تحقیق و مطالعه جهت یافتن پاسخ یک سؤال یا به ویژه شبهه، همیشه دقت نمایید که گاهی توجه به «هدف» از طرح یک شبهه، بسیار مهم‌تر از «پاسخ» آن است و در واقع پاسخ جامع در همان «هدف» نهفته است. مسئله‌ی عزاداری برای امام حسین (علیه‌السلام) همیشه برای دشمنان اسلام و تشیع، یک معضل غیر قابل حل بوده است، چرا که همین عزاداری‌ها و ذکرها، یک فرهنگ را زنده نگه می‌دارد و سبب تداوم آن حرکت می‌گردد. لذا همیشه سعی دارند که موضوع عزاداری مسلمین (به ویژه شیعیان) را به انحای مختلف زیر سؤال ببرند و جالب آن که هجده‌ی سوالات و شبهات نیز با نزدیک شدن ایام (مثلاً از یک تا دو ماه قبل) به شدت افزایش می‌یابد.

اخیراً نیز این شبهه به طرق گوناگونی دوباره مطرح و فرافکنی شده است. گاهی مسئله «عقل و احساس» را مطرح می‌کنند و گاهی موضوع ضرورت تفکر در راه امام را بهانه قرار می‌دهند ... و این سوالات و شبهات را در اذهان مطرح می‌کنند. [و البته شما عزیزان حتماً سؤال و شبهه را ارسال نمایید تا پاسخ تقدیم گردد]. سوالات ذیل که توسط کاربران گرامی ارسال شده از همین نوع است که تقاضا می‌شود حتماً مطالعه نمایید:

الف: «ریشه‌ی این تفکر که با عقل می‌شود خدا را شناخت و معصیت نیز نمود، لذا نیازی به احساس

نیست، کجاست و آیا پاسخ عقلی و قرآنی دارد؟»

ب: «چه چیز بیانگر راه امام حسین (ع) است، تفکر ایشان و با مصیبت‌ها و زخم‌های ایشان؟»

و اما پاسخ:

الف - در روی کره‌ی زمین هیچ ملتی وجود ندارد که شعایر فرهنگی خود را [چه ملی باشد و چه دینی] با بزرگداشت حفظ نکند. یک مسیحی هنوز صلیب را از کلیسا گرفته به گردن خود آویزان می‌کند و حتی صلیب نشان مسیحیت است. در حالی که صلیب فقط بیانگر یک مصیبت وارده است. اگرچه واقعیت ندارد. اما جالب آن که در زمان حکومت کلیسا، انداختن صلیب بر همگان واجب شد و حکومت، کسانی که امتناع می‌کردند را تحت پیگیری و حتی آزار و اذیت قرار می‌داد و ریشه «کراوات» که از کروات‌های یوگسلاوی سابق آغاز شد و «پاپیون» نیز همین است.

یهودی‌ها پس از سه هزار سال، هنوز شعار «از نیل تا فرات» می‌دهند و این شعار را برای خود مقدس می‌شمارند و علامت خود را که طراحی شده‌ی فراماسون است تحت عنوان «ستاره‌ی داود» حتی در طراحی آرم یا لوگوی شرکت‌ها و کالاها به کار می‌برند.

زرتشتی‌ها که دیگر هیچ اثر مطمئنی از سوابقشان باقی نمانده است و آن چه در دست است بیشتر به «مجوس‌ها» مربوط است، هنوز شعایر خود را حفظ کرده و برای خود آرم و لوگویی درست کرده‌اند و حتی آن را با چاپ روی کیسه‌ها یا نایلکس‌های فروش کالا، به خورد مسلمین می‌دهند.

بودایی‌ها، هندوها، شیطان پرست‌ها و ... نیز هنوز آداب، مراسم و شعایر خود را حفظ کرده‌اند و هیچ کدام قدمت‌های دو، سه و حتی 5 هزار ساله‌ی باور کاذب خود را دلیلی برای کنار گذاشتن نمی‌دانند.

اما نوبت به «امام حسین (علیه‌السلام)» و مصیبت‌های عاشورا و زنده نگه داشتن این حرکت که در واقع مقابله با جهل، عوامفریبی، خرافه، طاغوت‌گرایی، اسلام‌یزیدی یا امریکایی، ظلم و جور که می‌رسد، یا عقل را بهانه می‌کنند، یا قدمت تاریخی را به میان می‌کشند و یا ... در هر حال می‌خواهند این نباشد.

ب - راه امام حسین (ع) و قائله‌ی عاشورا برای شیعیان و همه‌ی آزادبخواهان و انسان‌های واقعی قدمت تاریخی ندارد، هنوز زنده است و ادامه دارد. شاید مصداق یزید زمان تغییر یابد، اما امام کشی و مسلم

کشی، از پیرمرد گرفته تا طفل صغیر، هنوز ادامه دارد و مسلمانان (به ویژه شیعیان) نیز همه س‌ال‌ه با عزاداری بر مصیبت‌های اباعبدالله الحسین (ع)، ضمن بزرگداشت، حرکت را برای تداوم زنده نگه‌ می‌دارند و با عزاداری و سیاه پوشیدن و ... نیز جهت و خط خود را مشخص و اعلام می‌دارند. و دشمن از همین وضع ناراحت است.

ذیلاً فرمایشی از حضرت امام خمینی (ره) در همین باب تقدیم می‌گردد تا اولاً موجب دانایی و بصیرت بیشتر گردد و ثانیاً نسل جوان عزیز بداند که این مباحث، به ویژه مخالفت با عزاداری برای ائمه و به ویژه حضرت سیدالشهداء (ع) همیشه بوده است. چرا که اثرش را می‌دانند:

1 - «در آن وقت، یکی از حرفها که هی رایج بود، می گفتند: «ملتِ گریه»؛ برای اینکه مجالس روضه را از

دستشان بگیرند. اینکه همه ی مجالس روضه را آن وقت تعطیل کردند، آن هم به دست کسی که خودش در مجالس روضه می رفت و آن بازیها را در می آورد، قضیهٔ مجلس روضه بود یا از مجلس روضه آنها یک چیز دیگر می فهمیدند و آن را می خواستند از بین ببرند؟ قضیهٔ عمامه و کلاه بود یا از عمامه یک چیز دیگری آنها می فهمیدند و روی آن میزان عمامه را با آن مخالفت می کردند؟ آنها فهمیده بودند که از این عمامه یک کاری می آید که نمی گذارد اینها این را که می خواهند، عمل کنند و از این مجالس عزاداری یک کاری می‌آید که نمی‌گذارد اینها کارشان را انجام بدهند.

وقتی یک ملت در ماه محرم، سرتاسر یک مملکت، یک مطلب را می گویند، شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا . نه سیدالشهدا احتیاج به این گریه‌ها دارد و نه این گریه‌ها خودش - فی نفسه - کاری از آن می‌آید، لکن این مجلسه! مردم را همچو مجتمع می کنند و یک وجهه می دهند، سی میلیون، سی و پنج میلیون جمعیت در دو ماه محرم و خصوصاً دههٔ عاشورا، یک وجهه، طرف یک راه می روند. اینها را در این ماه محرم، خطبا و علما در سرتاسر کشور می‌توانند بسیج کنند برای یک مسئله. این جنبهٔ سیاسی این مجالس بالاتر از همهٔ جنبه‌های دیگری که هست. بی‌خود بعضی از ائمهٔ ما نمی‌فرمایند که برای من در منابر روضه بخوانند. بی‌خود نمی‌گویند ائمهٔ ما به اینکه هر کس که بگیرد، بگیراند یا صورت گریه، گریه کردن به خودش [بگیرد] اجرش فلان فلان است. مسئله، مسئلهٔ گریه نیست. مسئله، مسئلهٔ تباهی نیست. مسئله، مسئلهٔ سیاسی است که ائمهٔ ما با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند از راههای مختلف. اینها را یکپارچه کنند تا آسیب‌پذیر نباشند.»

شبهه 18: برای رفع نیاز جنسی چه باید کرد؟ آیا ازدواج موقت راه‌کار است یا ...؟

«x-shobhe»: نیاز جنسی، به ویژه برای جوانان همیشه وجود خواهد داشت و بسیار هم پر قدرت است . مثل نیاز به خوردن و آشامیدن و خوابیدن . لذا راهی وجود ندارد که انسان بگوید با این راه دیگر مشکل برطرف می‌شود. مگر این که خدایی ناکرده کسی بیمار یا ناقص گردد. لذا تنها راه مستمر جهت رفع این نیاز «ازدواج دائم» است، چرا که نیاز با برآورده شدن مرتفع می‌گردد و نه با سرکوب.

البته اگرچه ازدواج موقت نیز یکی از راه حل‌هاست، اما دقت شود که اولاً مرتفع کننده نیست و ثانیاً برای همگان میسر نیست . بلکه چه بسا تحریک آمیزتر نیز می‌باشد. ولی برای رفع فشار موقت، برای کسی که بتواند، مفید است. پس اگر امکان ازدواج دائم وجود ندارد، اگرچه ازدواج موقت راه کاری است، اما چاره‌ای به جز کنترل نیست . کنترل نیز ابتدا با ذهن انجام می‌گردد، چرا که برای مجرد، مهمترین و محرکترین عامل تحریک، «ذهن» است. هر سخن یا حرف کا نگاهی که در ذهن یادآوری کند، تحریک می‌کند. پس از ذهن، امور دیگری که به جسم مربوط است، مانند: رعایت تغذیه، ورزش، دوش گرفتن و مشغول شدن به امور دیگر نیز مؤثر است.

شبهه 19: چرا خداوند در «الصفات - 22» می‌فرماید که ظالمین را با همسرانشان به جهنم می‌برد؟ مگر همسران آنها انسان‌های مستقلی نیستند؟ شاید آنها ظالم نباشند؟

«x-shobhe»: ابتدا آیات مبارکه هجورد بحث را تلاوت نماییم:

«أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْحَيِّمِ»
(الصفات - 22 و 23)

ترجمه: (ای فرشتگان عذاب) افرادی را که ظلم کردند با هم‌دیفانشان و آنچه را که عبادت می‌کردند * جز خدای یکتا - به سوی راه دوزخ هدایت نماید.

به نظر می‌رسد با تلاوت مجدد آیه و ترجمه‌ی آن، پاسخ تا حدود بسیاری روشن شده باشد. بسیاری از سؤالاتی که در ذهن ایجاد می‌گردد، به خاطر اکتفا به ظاهر آیات قرآن کریم و نیز ترجمه بر اساس معانی و مفاهیم مصطلح در فرهنگ خودمان است.

معنای کلمه ی «زوج» که اگر مؤنث باشد «زوجه» گفته می‌شود، الزاماً همسری که در دنیا به نکاح انسان درآمده است نمی‌باشد. بلکه همراهی است که با انسان جفت شده است.

انسان از روی طبع و نیاز و بر اساس قوانین خلقت، همیشه در راهی که به سوی هدف می‌رود، قرین، جفت، هم‌تا و هم‌سفر دارد. به عنوان مثال افرادی که مؤمن هستند، با انبیای الهی، ائمه‌ی اطهار، ملائکه و صدیقین و شهداء جفت و هم‌سفر می‌شوند و کسانی که کافر هستند، «شیطان» جفت و قرین آنهاست. پس منظور از «ازواج» در آیه‌ی مبارکه‌ی فوق، همان «جفت، هم‌تا، قرین و هم‌سفر انسان - چه مرد و چه زن است». و تأمل در مورد اطلاق «ظالمین» نیز ضرورت این معنا را روشن می‌کند، چرا که چه بسا ظالم، زن باشد و یا مجرد باشد.

همه‌ی مترجمین و مفسیرین نیز با تأسی به اهل بیت (ع) و استناد به سایر آیات، همین معنا را نموده‌اند، چنانچه مرحوم علامه طباطبایی نیز می‌فرماید منظور از «ازواج» همان «شیاطین» آنها هستند و به آیه‌ی ذیل نیز استناد می‌کنند:

«فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» (مریم - 68)

ترجمه: به پروردگارت قسم ایشان را با شیطان [ایشان] محشور کنیم و همه را به زانو در آورده پیرامون جهنم حاضر سازیم.

اگر به ادامه ی آیه‌ی مورد بحث نیز توجه شود، این معنا بیشتر مکشوف می‌گردد، چنانچه می‌فوماید: «ظالمین با ازواجشان و آنچه غیر از خدا می‌پرسیدند...»، یعنی عابد (ظالم) و همراه (شیطان) و معبود (باطل مثل بت، طاغوت، شهوات ... و اله دیگری که لایذ کاذب است) را با هم حشر می‌کنند و همگی را به آتش، یعنی اسفل السافلین خلقت می‌فرستند. چرا که در دنیا به جای «صراط المستقیم»، «صراط الجحیم» را پیمودند، پس در آخرت نیز به مقصدی که دنبال می‌کردند می‌رسند.

دقت شود که به هنگام محشر، کسی پدر، مادر، مال، فرزند و زوجه ندارد و حتی تع بی‌ر شده که مادر حمل خود را می‌اندازد و هر کسی حاضر است حتی بار گناه و عذابش به دیگران حمل شود و رهایی یابد. پس مسلم است که آنجا کسی با همسرش (زن یا شوهرش) محشور نمی‌گردد که با او به بهشت یا جهنم رود. بلکه هر کسی با «زوج»، یعنی همراه و جفت خود محشور می‌گردد، با اعمالش، با شیاطین همراهش، با معبودهای باطلش. و هر کسی با امامش (رهبر و الگوش) فراخوانده می‌شود. خواه امامش امام حق باشد یا امام باطل.

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء 71)

ترجمه: ای رسول به یاد آور روزی را که هر قومی را با کتاب و امامتشان دعوت کنیم هر کس نامه ی دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید.

شبهه 20: چرا شیعه فقط اسنادی از اهل سنت را نقل و استناد می کند که موافق نظرش است؟ آیا این هوای نفس نیست؟

«x-shobhe»: بدیهی است که وقتی دو نفر یا دو قوم یا آحاد دو مکتب، دو دین یا دو مذهب، با یکدیگر نقاط اشتراک و نقاط افتراق یا اختلافی دارند، به بیان یا نقاط اختلاف یکدیگر نپرداخته و استناد نمی کنند، بلکه ابتدا نقاط اشتراک را مورد نظر قرار می دهند. حال اگر در مباحثه یکی از دو طرف به نکات اشتراک اشاره و استدلال کند، آیا هوای نفس می شود؟! اگر کسی به دیگری بگوید: این مطلب را که من قبول دارم، شما هم قبول دارید، آیا «هوای نفس» است؟ مثلاً اگر ما به اهل سنت یا آنان به ما بگویند که خدا، کعبه، قرآن، رسول، معاد، نماز و بسیاری از احکام ما یکی است، هوای نفس است؟! خداوند متعال در قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص) می فرماید که به اهل کتاب بگو، بیاید دست کم در مواردی که مشترک هستیم اختلاف را کنار بگذاریم و متحد شویم. شما و ما موحدیم و به خداوند متعال اعتقاد داریم، پس بیاید شرک نورزیم و دیگران را «رب» خود نگیریم. آیا این العیاذ بالله هوای نفس است؟! «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران - 64)

ترجمه: بگو: ای اهل کتاب بیاید به سوی کلمه ای که یکسان است میان ما و شما، تا نپرستیم مگر خدا را و چیزی را شریک او قرار ندهیم. و بعضی از ما، بعضی دیگر را به غیر از خداوند، پروردگار [خود] نگیرد. و اگر روی گردانیدند پس بگویند: گواه باشید به اینکه ما گردن نهادگانیم (مسلمانیم).

اساساً روش بحث و بررسی منطقی و عادلانه - به ویژه بین دو مذهب در یک دین - این است که ابتدا نقاط اشتراک را پیدا کنند و بر آن متحد گردند و سپس در مورد نقاط اختلاف با یکدیگر به بحث و مناظره ی سالم، علمی و به دور از تعصب و جهالت بپردازند تا راه حق را پیدا کنند.

شیعه نیز در مباحثه و استدلال و استناد همین کار را می کند. یعنی اگر اهل سنت مورد اختلافی را مطرح نمود، اول نگاه می کند که آیا واقعاً این یک نقطه ی افتراق و اختلاف وجود دارد یا آن که خودشان در کتاب های معتبرشان بر آن تصریح کرده اند؟! پس اگر تصریح کرده باشند که دیگر جای بحث نیست و باید بپذیرند و اگر نپذیرند می شود هوای نفس.

به عنوان مثال: شیعه می گوید: اولین نقطه ی اختلاف ما «ولایت و امامت» حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است و قاعدتاً در سیاست نیز شخص «ولی امر» است که باید حکومت کند. ما معتقدیم که پیامبر جهانی و آخر الزمان (ص) مردم را سر خود رها نکرده و از جانب خدا «ولی امر و امام» را معرفی کرده است. در مقام بررسی، همه ی بحث ها و استدلال های عقلی و احادیث نقلی که مورد اختلاف است به جای خود محفوظ، اما اول می بینیم که آیا اسلاف و بزرگان اهل سنت نیز معرفی ایشان را در غدیر خم پذیرفته اند و بر آن صحه گذاشته اند یا خیر؟ چرا که اگر پذیرفته باشند، دیگر جای بحث نیست و نباید اختلافی بماند که دو طرف بر سر آن چانه بزنیم. مگر این که کسی به اسم دین و مذهب پیرو «هوای نفس» شده باشد. لذا وقتی به کتب معتبر اهل سنت رجوع می کنیم، می بینیم که نقل واقعه و حدیث غدیر خم نزد آنان اگر بیشتر نباشد، کمتر هم نیست. لذا استناد می کنیم. آیا این «هوای نفس» است؟! یا لجاجت و عناد هوای نفس است؟! هوای نفس این است که خود بنویسند و تصریح کنند، اما قبول نکنند. مثل آن عالم سنی که در کتاب معتبرش حدیث ذیل را بدین شکل نقل نموده بود:

قال رسول الله (صلی الله علیه و سلم) (دقت شود که «و آله» را حذف کرده بود) فرموده اند: هر گاه خواستید برای من صلوات بفرستید، بگویند: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

خودش این حدیث را نقل کرده، اما خودش هم در عین نقل پیروی نمی کند. این می شود هوای نفس.

شبهه 21: چرا مسلمانان دین خود را کامل و ادیان دیگر را ناقص می‌خوانند؟ آیا معتقدند خدا تکامل یافته و یا به خود جرأت می‌دهند که دین خدا را ناقص بخوانند؟

«iranpn.com»: دین برای هدایت بشر است. پس اگر دینی کامل شود، دلیل بر تکامل جامعه بشری مخاطب است و نه تکامل خداوند متعال.

الف - فرض بفرمایید در دین یهودیت به پیامبری حضرت موسی (ع) یا در دین مسیحیت به پیامبری حضرت عیسی (ع) یا در دین اسلام به پیامبری حضرت محمد (ص)، آیا این پیامبران همه ی دین را یک جا به مردم عرضه نمودند یا طی مدت زمان و با گذر از مراحل متعدد تکاملی؟

ابلاغ هر دینی یک نقطه‌ی آغاز داشته است [که آن هم دعوت به توحید بوده است] و یک نقطه‌ی پایانی [که قاعدتاً تعیین و تکلیف امت پس از خود و تعیین جانشینی بوده است. مثل شام آخر حضرت مسیح (ع) یا غدیر خم پیامبر اکرم (ص)]، حال آیا در حد فاصل نقطه‌ی اول و نقطه‌ی آخر که دین آن پیامبر کامل شده است، خدا تکامل یافته و یا جامعه بشری مخاطب؟ پس اکمال دین به تناسب تکامل جامعه بشری مخاطب است و نه تکامل خداوند متعال.

ب - اسلام، یهودیت یا مسیحیت را به لحاظ دین بودن ناقص نمی‌داند، بلکه به لحاظ جامعه‌ی مخاطب، محدود می‌داند. چرا که در تورات و انجیل و قرآن آمده است که هر دو پیامبر قبلی فقط برای قوم «بنی اسرائیل» آمده‌اند و نه جهانیان. پس محدود هستند.

ب/1: در تورات راجع به اختصاص حضرت موسی (ع) به بنی اسرائیل آمده است:

«بنابراین بنی اسرائیل را بگو من یهوه هستم و شما را از زیر مشقت های مصریان بیرون خواهم آورد و... (6) و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید و شما را خدا خواهم بود... (7) و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره ی آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم...» (سفر خروج - باب ششم)

ب/1-1: در انجیل نیز تصریح شده است که حضرت عیسی (ع) فقط برای قوم بنی اسرائیل آمده است:

«پس عیسی از آنجا بیرون شده به دیار صور و صیدون رفت. ناگاه زن کنعانیه (غیر اسرائیلی) از آن حدود بیرون آمده فریاد کنان وی را گفت: خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن، زیرا دختر من سخت دیوانه است. لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده خواهش نمودند که او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند او در جواب گفت: **فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده ی خاندان اسرائیل**» (یعنی حتی یک غیر اسرائیلی را شفا نداد) (انجیل متی، باب 15، آیات 21 تا 27)

ب/2: قرآن کریم نیز راجع به اختصاص حضرت موسی (ع) به قوم بنی اسرائیل آیات متعددی دارد، از جمله:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ» (غافر - 53)

ترجمه: و به یقین موسی را هدایت [پیامبری] دادیم، و به بنی اسرائیل کتاب را میراث دادیم.

ب/2-2: و راجع به اختصاص حضرت عیسی (ع) به قوم بنی اسرائیل نیز آیاتی وجود دارد، از جمله:

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ * وَ رَسُولاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (آل عمران - 48 و 49)

ترجمه: [و ای مریم خدای تعالی] به عیسی کتاب و حکمت و تورات و انجیل تعلیم می‌دهد * و فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل.

ج - اما اگر راجع به حقانیت یهودیت و مسیحیت به قرآن استناد می‌کنند، پس بپذیرند که در همان قرآنی که آن ادیان را الهی خوانده، آمده است که دین اسلام جهانی بوده و برای همگان آمده است.

«وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبا - 28)

ترجمه: و ما تو را یا محمد (ص) نفرستادیم مگر برای همه ی مردم جهان، تا آنان را (به پاداش کار نیک) بشارت دهی (و از عذاب کار بد) بترسانی. ولی مردم اکثراً نمی‌دانند.

د - اسلام هیچ گاه ادیان دیگر را ناقص ندانسته است. چرا که همه ی ادیان الهی را خداوند متعال وضع نموده و او هیچ گاه کار خود را ناقص نخوانده است. بلکه در قرآن کریم تصریح شده است که اساساً همه ی ادیان نزد خداوند متعال همان «اسلام» است و خداوند هیچ گاه چند دین متفا وت نمی‌فرستد. همچنین تصریح می‌نماید که تمامی اختلافات، پس از آمدن کتاب و اتمام حجت (به خاطر تحریف‌ها و ...) پیش‌آمده است. چنانچه ضمن تأکید بر حق بودن همه ی انبیای الهی در آیات متعدد می‌فرماید:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَلَّ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران - 19)

ترجمه: قطعاً دین بر حق نزد خدا دین اسلام است و آن افرادی که کتاب به آنان داده شد اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم برای ایشان آمد (اختلافشان) به علت ستمی بود که در بین آنان بود و اگر کسی به آیات خدا کافر شود حتماً حساب خدا سریع است.

اما بدیهی است اسلامی که برای یک قوم خاص و در زمانی خاص تبیین گردد، بسیار محدودتر از اسلامی است که برای همه ی اقوام در همه ی اعصار مطرح می‌گردد. چنانچه در اسلام پیامبر اکرم (ص) نیز آنچه برای یک شخص و یا یک خانواده مطرح می‌گردد، بسیار محدودتر از آن چیزی است که برای یک جامعه یا کل جهان مطرح می‌گردد.

ه - اما نکته ی مهم آخر این که اساساً هیچ کتاب آسمانی به جز قرآن کریم از تحریف مصون نمانده است و امروزه اصلاً کتاب تورات حضرت موسی (ع) و یا انجیل حضرت مسیح (ع) در دست کسی نیست و وجود خارجی ندارد که کسی بتواند از آن پیروی کند. و اگر بود، همه اسلام را می پذیرفتند و هیچ تعدد و اختلافی میان ادیان نبود. چنانچه هم در تورات اشاره به حضرت عیسی (ع) و نیز پیامبر آخرالزمان شده است و هم در انجیل به آمدن پیامبر جهانی به نام «احمد» تصریح شده است. و قرار نیست که افراد عادی هر چه را به نام پیامبران دادند بپذیریم.

«x-shobhe»: بستگی دارد که «انسان» و «شادی» چگونه تعریف و توصیف گردد. بدیهی است اگر تعریف از انسان موجود عاقل و برخوردار از کمالات و شرافت انسانی باشد و منظور از شادی نیز غم ندیدن باشد، عاقل می داند که دنیا بهشت نیست و آدمی در دنیا هیچ گاه همیشه شاد نخواهد بود. چرا که دنیا دار فنا است و متاع دنیا نیز قلیل و فانی است و همین امر سبب می گردد که هیچ گاه دنیا برای انسان شادی مستمر و پایداری به همراه نداشته باشد و هر نعمت و لذت شادی آوری حتماً با غمی همراه باشد. به عنوان مثال اگر کسی از همه مواهب دنیوی نیز برخوردار باشد، باز شاهد گذر عمر، کهولت و فناى دنیوی خود از یک سو و زایل شدن و فناى نعمات دنیوی از سوی دیگر می باشد. و تازه این فقط برای انسانی است که جز خود و منافع خود را نبیند [که به چنین موجودی انسان نمی گویند]، لذا اگر نگاهی نیز به اطراف و اکناف بیاندازد، نه تنها همیشه شاد نخواهد بود، بلکه با دیدن مظالم و مصیبت های بشری، بیشتر مغموم خواهد گشت. خداوند متعال می فرماید که خداوند رزاق به آدمی رزق می دهد و انسان با آن شاد می شود، اما متوجه نیست که این «متاع دنیا» است، فانی است و در مقابل متاع اخروی که همیشه باقی است، بسیار نا چیز است.

«اللَّهُ يَسْتُطِرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» (الرعد - 26)

ترجمه: خدا است که رزق و روزی را برای هر کسی که صلاح بداند فراوان می نماید و برای شخصی که صلاح نداند تنگ و اندک می کند. ولی (دنیا پرستان) به زندگی دنیا فرحمند می شوند در صورتی که زندگی دنیا (در مقابل آخرت) جز متاع ناچیزی نخواهد بود.

اما اگر کسی در عین زندگی در دنیا و استفاده از نعمات دنیوی و مواهب الهی، تعلقش را از فانی ببرد و رو به سوی باقی «الله جل جلاله» آورد، از فراز و فرودهای دنیوی خوشحال یا ناراحت نمی شود، مگر این که سرور یا غم او نیز «الله» باشد. چنین کسی چون به حقایق عالم هستی آگاه شده و مسیر حق را می پیماید، همیشه دلش آرام، ضمیرش با تکیه و امید به رحمت و واسعی الهی شاد و قلبش مطمئن است. چرا که «شادی» مستلزم اطمینان قلبی است و اطمینان نیز جز با تکیه بر «غنی قادر، کریم و باقی» حاصل نمی گردد. لذا فرمود:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد - 28)

ترجمه: آنان افرادی هستند که ایمان آوردند و قلب هاشان به وسیله ی یاد خدا مطمئن و آرام خواهد بود، آگاه باشید که قلب ها به وسیله ی یاد خدا آرام می شوند.

پس کسی که دنیا و متاع دنیا را هدف گرفته باشد، حتی اگر به هدف برسد نیز از شادی مستمر و همیشگی برخوردار نخواهد بود، چرا که هدف یا اهدافش و اسباب خوشحالیش همگی محدود، زودگذر و فانی هستند. اما کسی که آن غنی باقی را هدف گرفته است، مشمول شادی و خوشحالی مستمر و پایدار می گردد. چرا که نه هدفش فانی است و نه اسباب شادی و لذتش زایل و مستهلک می شود. لذا خداوند متعال شادی مستمر و پایدار را مخصوص «شهداء» که دیگر به هدف واصل شده اند و نیز مؤمنین که راه آنها را می پیمایند گردانیده و می فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ الَّذِينَ قَتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آل عمران - 169 و 170)

ترجمه: البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود * آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده **شادمانند** و به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته اند و بعداً در پی آنها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند.

بدیهی است کسی که ایمان به خدا داشته باشد، کسی که اعمال صالح انجام دهد، کسی که بتواند از معصیت دوری کند، کسی که در کسب کمالات انسانی بکوشد، کسی که دیگران را شاد کند، کسی که سعی کند غم و غصه از دیگران بزدايد و ...، شاد می شود و کسی که دائم در این مسیر حرکت کند، دائماً شاد خواهد بود.

شبهه 23: چگونه خرافه را از حقایق تشخیص دهیم؟ گاهی در مورد افراد نیز ادعاهای عجیبی می‌شود.

«x-shobhe»: شایع نمودن خرافات، یکی از حربه‌های قوی دشمن در ایجاد انحراف و یا تزلزل در باورهاست. عده‌ای خرافه را می‌پذیرند و با باور و گرایش به آن منحرف می‌شوند و عده‌ای دیگر نیز به خاطر شیوع خرافه، در هر حقیقت دیگری نیز شک می‌کنند که مبدا این هم خرافه باشد! و هر دو انفعال به نفع دشمن تمام می‌شود. لذا باید قدرت تشخیص را با ملاک‌های صحیح تقویت نمود. خداوند متعال در قرآن کریم، دستورات متفاوتی برای تقویت شناخت، تشخیص و تمیز حقیقت از خرافه داده است که از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف - محک اول «عقل و وحی» است. در قرآن کریم آیات بسیاری است که انسان را به تعقل و تفکر دعوت می‌کند و وحی را نیز برای روشننگری - به ویژه جایی که عقل انسان راهی به آن ندارد - به مدد می‌فرستد که البته حقایق وحی نیز با عقل به اثبات می‌رسد. لذا پیامبر اکرم (ص) بدین مضمون می‌فرمایند: حتی اگر حدیثی از ناحیه ی من برای شما نقل گردید که با عقل و وحی [قرآن] تطبیق نداشت، نپذیرید. و در جای دیگری می‌فرمایند: «آن را به سینه‌ی دیوار بزنید».

ب - روش دیگری که در کلام‌الله تأکید شده، قبول نکردن حرف بدون سند است، که بزرگان دین نیز بر آن تأکید نموده‌اند و هر عقل سالمی نیز همین حکم را می‌کند. چرا باید هر سخن و ادعایی را شنید و قبول کرد؟! حتی ادعای الوهیت، ربوبیت، رسالت، امامت، وحی و معجزه نیز با سند ارائه شده است. چرا که انسان عاقل هیچ سخن و ادعایی را نباید بدون سند بپذیرد. البته گاه سند دلیل عقلی است و گاه معجزه و گاه اعتبار گوینده و ... در هر حال سند و اثبات ادعا لازم است و بدون اثبات نباید پذیرفت. آیات شریفه‌ی «قل هاتوا برهانکم» - یعنی بگو: برهان شما چیست؟ دستور صریح خداوند متعال است.

ج - روش دیگر عقلی و نقلی، توجه به اعتبار بیان کننده است و اولین لازمه‌ی حصول اعتبار، معین بودن گوینده است. به همین دلیل شاهدیم که معمولاً شایعات، گوینده‌ی (تولید کننده) مشخص و معینی ندارند، هر چند که توزیع کنندگان معین یا نامعینی داشته باشند. پس چرا باید سخن یا ادعایی را که اصلاً معلوم نیست مدعی آن کیست بپذیریم؟

البته گاهی گوینده و مدعی نیز مشخص است، اما هیچ اعتباری ندارد و اساساً دشمن است. مثل قدرت‌های متخاصم و ابزار و حربه‌هایشان (رسانه‌ها). بدیهی است که وحی و عقل حکم می‌کند که خبر، سخن و ادعای آنان نباید بدون دلیل و سند و نیز معین شدن هدفشان از نشر آن مورد قبول واقع شود. چرا که گاه سخن درست به هدف باطلی بیان می‌دارند «کلمة الحق، یراد به الباطل».

در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که خداوند عزوجل امر می‌نماید که دشمنان من و خودتان را دوست نگیرید، با آنها صمیمی نشوید، اسرارشان را در میان نگذارید ... و از کفار تبعیت و اطاعت ننمایید. «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین أتریدون أن تجعلوا لیل ه علیکم سلطاناً مبیناً» (النساء - 144)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید کافران را به جای مؤمنان یاران [خویش] مگیرید. آیا می‌خواهید برای خدا به [زیان] خود حجتی آشکار قرار دهید؟

د - از دستورات دیگر وحی و عقل پرهیز از «خطوات شیطان» یعنی القائنات انحرافی - پرهیز از پیروی ظن و گمان - توقف در موضعی که نسبت به آن علم حاصل نشده است و ... می‌باشد.

بدیهی است اگر انسان مؤمن یا هر انسان عاقل دیگری این دستوره‌های عقل و وحی را در نظر گرفته و رعایت نماید، نه تنها خود قدرت تمیز حقیقت از کذب یا مشتبه را یافته و اسیر شایعات نمی‌گردد، بلکه بازار شایعه‌سازان را نیز کساد می‌نماید.

اما توجه به نکات ذیل نیز ضروری است:

- 1 - مقاومت در پذیرش شایعات و تکذیب آنها، دلیل نمی‌شود که آدمی به عقل و علم خود قناعت نموده و هر واقعیت دیگری را نیز انگ شایعه زده و تکذیب نماید . بلکه نهایت این است که توقف می‌کند. یعنی ممکن است نپذیرد، اما اگر منافاتی با عقل و وحی نداشت یا گوینده موثق بود، تکذیب نمی‌کند، بلکه یا گذر می‌کند و یا با تحقیق برای خود روشن و معلوم می‌نماید.
- 2 - گویندگان نیز باید دقت کنند که هر حقیقتی را نباید برای عموم بیان کنند . خداوند متعال حتی فهم بطن برخی از آیات را فرموده که مختص «راسخون فی العلم» و یا «اولی الالباب» است و به دیگران جهت فهم بیشتر دستور رجوع به آنان را صادر فرموده است.
- 3 - ادعای دیدن امام زمان (عج) که در متن سؤال آمده بود نیز از همین دسته است . گاه کسی مدعی می‌شود که با امام ارتباط دارد، یا می‌تواند ارتباط بگیرد، یا در خطوات و الهامات خود از دستورات وی مطلع می‌گردد و ...، اینها همه دروغ و کذب است . اما یک موقع کسی مدعی می‌شود که مثلاً من دیشب امام یا حتی پیامبر اکرم (ص) را در خواب دیدم. این اتفاق بعید نیست و هر کسی ممکن است ببیند. لذا اگر فرد موثق باشد و رؤیایش نیز صادق باشد، دلیلی بر تکذیب آن وجود ندارد.
- 4 - در بیان مقامات بزرگان نیز چنین است . برخوردار از چنین مقاماتی برای امثال : مرحوم سید قاضی، مرحوم امام خمینی، مرحوم شیخ مفید، مرحوم رجبعلی خیاط، مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی، مرحوم آیت الله بهجت ...^(ه)، یا از معاصرین مانند آیت الله حسن زاده آملی، شخص مقام معظم رهبری و سایر بزرگان و مؤمنین، اتفاق عجیب، بعید و غیر قابل باوری نیست. ولی چنانچه بیان شد، لزومی ندارد که همه چیز خطاب به همگان بیان شود.

«x-shobhe»: نظر به این که فرصت و امکان برای مباحث فلسفی و عقلی در این مختصر میسر نیست، در

ذیل به چند محور به صورت خلاصه اشاره می‌گردد که باید در آنها تأمل گردد:

الف - وقتی از اسم، نشانه یا صفتی برای اطلاق به شخص یا هر چیزی سخن می‌گوییم، اول باید وجود آن شخص یا چیز (ه ر موجودی) را پذیرفته باشیم. به عنوان مثال: وقتی می‌توانیم بپرسیم «آیا زمین جاذبه یا گردش دارد؟» که ابتدا وجود زمین را قبول کرده باشیم. لذا اگر در مورد «عدل الهی» یا دیگر اسمای او مانند «علم، حکمت، قدرت، رأفت، رحمت و ...» سؤال یا بحثی داشته باشیم، لازم است ابتدا در «وجود» او یقین حاصل شده باشد. پس در این بحث فرض بر قبول وجود خداوند متعال است.

ب - نکته‌ی دوم این که باید بدانیم معنای آن چیزی که راجع به وجود یا عدم وجودش به تحقیق یا بحث می‌پردازیم چیست؟ لذا اگر هر کسی از «عدل الهی» یک تعریفی داشته باشد و بر آن اساس بخواهد عدالت خداوند متعال را به اثبات یا نفی برساند، هیچ نتیجه‌ای مطلوبی حاصل نخواهد شد. شاید برخی گمان کنند که عدل یعنی همان مساوات کمی یا حتی کیفی. در صورتی که اصلاً چنین نیست. بلکه عدل «هر چیزی را به جای خود نهادن، یا هر کاری را به وجه شایسته انجام دادن» است که در این صورت کار عادلانه، مرادف «کار عالمانه و حکیمانه و درست» است. و نقطه‌ی مقابل «عدل» بدین معنا «ظلم» است.

ج - با توجه به معانی و تعاریف مذکور، عدل الهی بدون نیاز به بحث‌های طولانی و پیچیده‌ی فلسفی به اثبات می‌رسد، چرا که:

ج/1: خداوند متعال هستی محض است که اصطلاحاً «کمال مطلق» نیز می‌گویند. لذا هستی محض، یعنی علم محض، حکمت محض، قدرت محض، عدل محض ... و هر چه از کمال که متصور گردد. و «ظلم» که نقطه‌ی مقابل «عدل» است، از جهل، ضعف، فقر و نیاز نشأت می‌گیرد. و این صفات، همه نیستی است. جهل نبودن علم، ضعف نبودن قدرت، فقر نبودن غنا و نیاز نبودن کمال است و به هستی محض [خداوند متعال] «نیستی» راه ندارد. او «سبحان» است، یعنی از هر محدودیتی [نقصی] منزّه است. لذا به طور قطع خداوند علیم، حکیم و قادر، عادل است. هیچ فعلی از او صادر نمی‌گردد مگر این که عین «عدل» باشد و هیچ‌گاه ظلم از او صادر نمی‌گردد.

ج/2: ذره به ذره‌ی نظام خلقت، نه تنها تجلی و به اثبات رساننده‌ی خالق‌ی علیم، حکیم، قادر و ... است، بلکه گواه بر حاکمیت «عدل» در نظام خلقت است. چرا که اگر عدلی حاکم نبود، نظم‌ی نیز حاکم نبود و اگر نظم‌ی حاکم نبود، حیات معدوم بود. همین که بشر می‌تواند به اکتشافات علمی دست‌یابد، نشان از برقراری نظم‌ی عالمانه، حکیمانه و عادلانه (قرار گرفتن هر چیز در جای خودش) است. و چون هیچ موجودی به خودنمود به وجود نمی‌آید و هر نظم‌ی یقیناً ناظمی دارد، معلوم می‌شود که خالق و ناظم جهان «عالم، حکیم، قادر و عادل» است. لذا در نظام خلقت هیچ ظلمی واقع نشده است و هر چیزی در جای خود قرار دارد. چنانچه می‌فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ»
(الملك - 3)

ترجمه: آن خدایی که هفت طبقه آسمان را آفرید تو در خلق رحمان هیچ تفاوتی نمی‌بینی به دقت نظر کن آیا هیچ فطور (شکاف یا خلاء) و اختلالی در نظام عالم به چشمت می‌خورد؟

در نظام آفرینش و ربوبیت (سرپرستی و تربیت) انسان و کل مخلوقات نیز هیچ ظلمی وجود ندارد. چنانچه در آیات متعددی به این معنا اشاره شده است. از جمله:

«وَلَا تَكْفُرْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (المؤمنون - 63)

ترجمه: و ما هیچ کس را بیش از توانایش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق گویا است و هیچ کس به هیچ وجه ستم نخواهد شد.

«يَوْمَ تَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤْنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء - 71)

ترجمه: ای رسول بیاد آور روزی را که هر قومی را با کتاب و امامانشان دعوت کنیم هر کس نامه دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید.

د - این که برخی سؤال یا شبهه می کنند که اگر خدا عادل است، پس چرا یکی کور به دنیا آمد، یکی گرسنه ماند و ...، به خاطر ضعف شناخت خدا، علم، حکمت، نظام آفرینش و معنا و مفهوم عدل است. البته برخی هم می خواهند گناهان خود را به گردن خداوند بیاندازند و برخی دیگر هم فقط می خواهند با جمله بندی های احساسی و مثال های دردآور، ایجاد شبهه کنند.

بدیهی است در یک نظام خلقت حکیمانه و عادلانه - که هر چیزی در جای خودش قرار گرفته است - باید رابطه علت و معلول در هر ذره یا فعلی مشاهده گردد. نمی توان تصور کرد که اگر یک بار حرارت خورشید بر آب دریا تابید، آب بخار شود، ولی یک بار دیگر به همین علت یخ بزند! پس انسان نیز هر کاری که می کند، آثار و نتایج (معلول های) مثبت و منفی آن نمایان می گردد.

اگر تداوم حیات جسم انسان مستلزم تپش قلب است، اگر این قلب از رگ و گوشت است و تیزی آن را پاره می کند و چنانچه پاره شد دیگر کار نمی کند و انسان می میرد، بدیهی است که اگر کسی چاقویی به قلب کسی فرو کرد، او می میرد. دیگر اینجا جای ندارد که بگوید: اگر خدا عادل است، پس چرا مقتول بی گناه مرد؟ مگر وقتی گوسفندی را برای نوش جان کردن کباب سر می برند [یا مثل کشورهای غربی با برق می کشند] نمی میرد؟ اگر نوع خلقت استخوان به گونه ای است که تا حدی تحمل ضربه را دارد، بدیهی است که ضربه بیشتر، موجب شکستگی آن می شود. حال اگر کسی را از بلندی به جای سختی پرتاب کردند یا ضربه ای بر سر او وارد کردند و سرش شکست یا خونریزی مغزی کرد و مرد، دیگر جای ندارد که بگوییم: اگر خدا عادل است، او چرا مرد؟

پس اگر پدر و مادری شرایط سلامت نطفه، جنین و نوزاد را رعایت نکردند، مثلاً شرب خمر کردند، مال حرام خوردند، عصبانی شدند ...، و فرزندشان کر، کور، علیل، عقب مانده و ... به دنیا آمد، یا اگر عده ای با ظلم و جنایت شکم های خود را تا حلقوم از حرام پر کردند و همه ی سرمایه های یک ملت را به تاراج بردند و یک عده مثل مردم سومالی از فقر و گرسنگی مردند، مقصر آنها هستند که از نظام «عدل» الهی خارج شدند. لذا فرمود، انسان رهین عملکرد خودش است و این خود لازمه و عین نظام عدل است:

«وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (الشوری - 30)

ترجمه: و آنچه مصیبت که به شما می رسد به خاطر اعمالی است که به دست خود کرده اید، و خدا از بسیاری از گناهان درمی گذرد. (یعنی اگر رحمت بر عدالت پیشی نمی گرفت، نتایج سوء عمل کردهایتان به مراتب بدتر و سخت تر و بیشتر بود).

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم - 41)

ترجمه: در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند.

«x-shobhe»: این همان سؤال «عقل یا احساس» است که اکنون در این قالب مطرح شده است. و در واقع سؤال این است که چه ما را پیرو ایشان می گرداند، تفکر در مورد اندیشه های امام یا محبت و عزاداری برای ایشان؟

قبل از هر نکته دقت داشته باشید که اخیراً مجموعه ی سایت های شبهه افکن فراقینی بسیاری در ایجاد تردید و شبهه نسبت به مقوله ی «محبت» دارند و نتیجه ی همه ی مباحث آنان نیز به رد عزاداری برای مصیبت های سید الشهداء ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می رسد. چرا که می دانند تا وقتی این عشق و محبت به ایشان و این عزاداری ها هست، شیعه ی حسینی (ع) نیز خواهد بود و پایداری در مقابل دشمن تا شهادت نیز ادامه خواهد داشت.

بدیهی است که «تفکر» امام حسین (علیه السلام) با علت «زخم» های تأمل و تفکر برانگیزش هیچ فرقی ندارد، وگرنه ایشان نیز به میدان نرفته و در گوشه ای به تفکر و ارائه ی تئوری می پرداختند. تفکر امام حسین (ع) معرفه الله، یعنی شناخت خداوند به عنوان تنها معبود و رب (صاحب اختیار) و بندگی او که تنها راه رشد و سعادت است از یک سو و دشمن شناسی و مقابله ی با دشمن از سوی دیگر است. یعنی عمل به «فَمَرَّكَفْرًا بِالطَّاعُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا» (البقره - 256). تفکر ایشان همان نفی طاغوت ها و رب النوع ها و عمل به «لا إله إلا الله» در وجود و جامعه محقق گردد. لذا با توجه به تضاد اندیشه ی طاغوتی و رب النوعی و مقابله و دشمنی آنها، عاشورا نیز به پا می گردد. از سوی دیگر باید دقت شود که انسان هم «عقل» دارد و «عشق». برخی از امور را با عقل می شناسد و برخی دیگر را با عشق. اما در نهایت و در مقام عمل به سوی چیزی یا کسی یا راهی می رود که آن را دوست دارد. محبوب وی است و به آن عشق می ورزد. و دشمن نیز به خوبی می داند که نقش «عشق و محبت» در عمل بیشتر از نقش عقل است. «البته منظور عقل فلسفی نیست، بلکه همین عقل محاسبه گری است که مد نظر سؤالات مربوطه است».

الف - عقل همه ی نفس پرستان گواهی می دهد که نفس نباید «إله» و معبود باشد و انسان بندگی آن را نماید، اما چون نفس و خواسته های نفسانی را بیشتر دوست دارند، به سوی بندگی نفس می روند و مطیع اوامر آن می شوند و به همین دلیل راه قلب و سایر ابزار شناختشان نیز مسدود می گردد.

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّقَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجاثیه - 23)

ترجمه: آیا دیده ای آن کس را که هوای نفسش را [همچون] خدای خود گرفت و خداوند او را با وجود آگاه عشق، بی راه گذارد، بر گوش و دل او مهر نهاد و بر چشمش پرده کشید، پس چه کسی پس از خداوند او را هدایت می کند؟! آیا پند نمی گیرید؟

ب - خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید همه ی کسانی که کافر و مشرک شده اند، علتش این است به غیر از من چه چیز دیگری را معبود و محبوب خود قرار دادند و به آن عشق ورزیدند، مانند عشق ورزیدن به الله. اما مؤمنین هیچ چیزی را به اندازه ی خدا دوست ندارند و هر چه را دوست دارند نیز در مسیر و محبت به الله است. و نفرمود علتش این است که به لحاظ عقلی یا فکری معبود واقعی را شناختند. چنانچه ابلیس نیز خداوند را می شناخت و خوب هم تفکر می کرد. اما محبوبش نفسش بود.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره - 165)

ترجمه: و بعضی از مردم هستند که غیر خدا را همتای او گیرند و آنها را دوست می دارند چنان که خدا را باید دوست داشته باشند و آنان که ایمان آوردند دوستهایشان به خدا شدیدتر است و اگر آن کسان که ستم کردند عذاب [روز قیامت] را ببینند دریابند که همه نیرو از آن خداست و این که خدا سخت شکنجه است.

ج - خیلی‌ها خدا را می‌شناسند، پیامبر اکرم (ص) را می‌شناسند، اهل بیت (ع) و قرآن و اسلام را می‌شناسند و چه بسا در این مورد تفکر هم می‌نمایند، حتی کنفرانس داده، سخنرانی کرده، منبر رفته یا دست به قلم نیز می‌شوند، اما در این راه قدمی بر نمی‌دارند، چرا که محبت و عشقی در آنان وجود ندارد و انسان به سوی محبوبش می‌رود و نه به سوی معقولش. لذا در همان اوایل انقلاب که کتاب «توحید» بنی‌صدر و «اخلاق» علی‌تهرانی سر و صدای بسیاری به پا کرده بود و کتب‌هایی از این قبیل نیز از ناحیه‌ی کسانی که به راست و چپ یا به سوی نفس اماره متمایل بودند زیاد منتشر می‌شد، حضرت امام خمینی (ره) جهت بیداری اذهان عمومی بدین مضمون فرمودند: «چه بسا کسانی کتاب توحید می‌نویسند، خوب هم می‌نویسند، اما موحد نیستند و کسانی کتاب اخلاق می‌نویسند، خوب هم می‌نویسند، اما متخلق نیستند».

د - لذا شاهدیم که امام حسین (ع) فرمود: که من برای تفکرها و اندیشه‌های بررسی‌کننده ابعاد حرکت کشته می‌شوم، بلکه فرمود: «انا القتل العبرات»، یعنی من کشته‌ی گریه‌ها هستم. چرا که گریه فقط کار «محب» و «عاشق» است و فقط عاشق است که در راه معشوق و به سوی او می‌رود.

البته در انتها لازم به ذکر است که «عقل» اگر «عقل» باشد و نه به قول امام صادق (علیه‌السلام) «شیطنت و ادای عقل»، فرقی با عشق ندارد و یا دست کم دو بال پرواز به سوی یک مقصد خواهند بود. یکی با نورافشانی معرفت و شناخت راه را روشن می‌کند و دیگری با جذب اش عامل حرکت شده و مجذوب را می‌کشاند و انسان به هر دو بال نیاز دارد و با یک بال نمی‌تواند پرواز کند.

«x-shobhe»: خروج دجال قبل از ظهور است و البته راجع به این که «آیا دجال یک فرد است یا یک جریان انحرافی فراگیر؟»، اقوال و نظرات متفاوت وجود دارد و یک جریان انحرافی بودن دجال بسیار به واقع شبیه تر است. چنانچه امروزه شاهدیم تمامی مشخصاتی که در روایات برای دجال بیان شده است، در «فراماسون» نمود یافته است. از جمله «چشم دجال» که گفته شده او یک چشم دارد که در وسط پیشانی‌ش قرار گرفته است، در بازارها راه می رود و بسیاری را جذب می کند. دقیقاً مانند «چشم ماسونی» که در بالای هرم فراماسون، لوگوی جهانی سازی، دلار و لوگوی کلیه ی سازمان‌ها و شرکت‌های وابسته و ... وجود دارد و در قلب بازار بین‌الملل است.

اما «دابة الارض» به طور قطع یک انسان است که پس از ظهور می آید. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: آگاه باشید! قسم به خداوند که دابة الارض، انسان است «نجم الثاقب». و خروج «دابة الارض» نه تنها پس از ظهور است، بلکه مدت های مدید پس از برقراری حکومت عدل در سرتاسر جهان است و به طور کلی یکی از نشانه‌های برپایی قیامت می‌باشد. لذا طبق احادیث، پس از ظهور دابة الارض دیگر هیچ توبه ای از کسی پذیرفته نمی‌گردد.

واژه‌ی «دابة الارض» از آیه مبارکه‌ی ذیل اخذ شده و اشاره صریح به رجعت دارد:

«وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» (النمل - 82)

ترجمه: و هنگامی که فرمان عذاب آنان صادر شود (و قیامت نزدیک شود) جنبنده‌ای را از زمین برای آنان خارج می‌کنیم که با آنان تکلم می‌کند و می‌گوید: مردم به آیات ما یقین ندارند و ایمان نمی‌آورند.

شاید برخی گمان کنند که بدین وصف «دابة الارض» یک شخص مجهول است. اما احادیث و روایات معتبر تصریح دارند که او کسی نیست به جز حضرت مولی الموحدین، امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) که قسیم جنت و نار است.

- امام باقر (ع) از حضرت علی (ع) نقل می‌کنند که فرمود: من تقسیم کننده ی بهشت و دوزخ، کسی وارد آنها نمی‌شود جز بر اساس تقسیم من. منم فاروق اکبر. منم پیشوای آیندگان. مهر گزارشگر گذشتگان. جز رسول اکرم (ص) کسی بر من پیشی نمی‌گیرد. او و من در یک صراط مستقیم هستیم، جز اینکه این صراط به نام اوست. به من شش فضیلت داده شد: 1. علم منایا و بلایا و وصایا به من داده شد. 2. سخن فصل جدا کننده حق و باطل به من عطا شد. 3. من صاحب رجعت‌ها هستم. 4. فرمانرواکی کل به من عطا شده. 5. من صاحب عصا و میسم هستم. 6. من دابة الارض هستم که با مردم سخن خواهم گفت. (تفسیر برهان ج 3، ص 209 نور الثقلین ج 4 ص 97 تفسیر صافی ج 4 ص 75)

- امام صادق (ع) می‌فرماید: روزی رسول اکرم (ص) وارد مسجد شدند و مشاهده کردند که امیرمؤمنان (ع) شن‌های مسجد را زیر سرش بالش ک رده و خوابیده است. با پای مبارک‌شان او را حرکت دادند و فرمودند: ای دابة الارض برخیز. یکی از اصحاب گفت: ای رسول گرامی آیا ما همدیگر را با این نام بخوانیم؟ فرمود: نه، به خدا سوگند که این نام به او اختصاص دارد. او همان دابة الارض است که خدای تبارک و تعالی در کتابش فرموده: چون سخن بر آنها فرو د آید جنبنده ای را از زمین بیرون می‌آوریم و برای مردم سخن می‌گوید که مردم به آیات ما باور نمی‌کردند. سپس خطاب به علی (ع) فرمود: ای علی چون آخر الزمان فرا رسد خداوند تو را در زیباترین صورت ظاهر می‌سازد و در دست تو میسمی آهنی هست که دشمنانت را با آن علامت می‌گذاری. (بحارالانوار ج 39 ص 243 تفسیر قمی ص 479 تفسیر صافی ج 4 ص 674 نورالثقلین ج 4 ص 98، تفسیر برهان ج 3 ص 209)

- امیر مؤمنان (ع) در ضمن خطبه ی مفصلی که در مورد "دجال" ایراد فرموده است، بعد از شرح کشته شدن دجال می‌فرماید: پس از آن طامه کبری است. اصحاب پرسیدند: "طامه کبری" چیست؟ فرمود "خروج دابة الارض است که در نزدیکی صفا ظاهر می‌شود انگشتر حضرت سلیمان و عصای حضرت موسی در دست اوست ... هنگامی که سرمی را بلند می‌کند همه کسانی که در میان مشرق و مغرب هستند به قدرت الهی او را می‌بینند. و آن پس از طلوع خورشید از مغرب است که در آن هنگام در توبه بسته می‌شود. (تفسیر تبیان ج 8 ص 119 و نور الثقلین ج 4 ص 98)

شبهه 27: در اغلب سایت های اهل سنت و ضد شیعی از حضرت علی^(ع) نقل کرده اند: هر کس را که مرا افضل از دو خلیفه ی قبل بدانند، تنبیه می کنم! آیا درست است؟ یا پاسخ چیست؟

«x-shobhe»: بدون تردید هیچ یک از این سایت ها متعلق به اهل سنت نیست، بلکه یا به طور کلی مسلمان نیستند و ستون پنجم امریکا، انگلیس و اسرائیل هستند و یا اگر به ظاهر نیز مسلمان باشند، اهل سنت نیستند، بلکه از منابع وهابیت سعودی ارتزاق می کنند. چرا که نظر اهل سنت اصلاً چنین نیست و خود آنها از ابتدا و آغاز اختلاف تا کنون، نه تنها حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب^(علیه السلام)، بلکه همه اهل بیت^(ع) را افضل می دانسته و می دانند. مضافاً بر این که افضلیت حضرت علی^(ع) پس از رسول خدا^(ص) بر همگان، ضعفی برای اهل سنت واقعی نیست که مخالفش باشند، چرا که می دانند او «وصی رسول الله^(ص)، خلیفه ی خدا و نیز نزد آنان خلیفه ی چهارم» است که اطاعتش واجب است.

الف - قرآن: خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است که حتی برخی از انبیاء الهی بر برخی دیگر افضلیت دارند و مکرر بر افضلیت حضرت علی^(علیه السلام) تصریح نمود، تا آنجا که (به سند تشیع و تسنن) پس از انتصاب وی، آیه ای دال بر اکمال دین و اتمام نعمت را نازل نمود:

«در مردویه از خ طیب از ابن عساکر از ابی هریره (همه از اکابر اهل سنت) نقل می کند: در روز غدیر خم که هجدهم ماه ذی الحجه بود، رسول خدا^(ص) فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه، سپس خداوند این آیه را نازل کرد: «... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...» (المائده - 3). (سند: در المنثور سیوطی، ج 2، ص 259)

و البته چنانچه بیان شد، در کتب معتبر اهل سنت آیات بسیا ری ذکر شده که در فضیلت حضرت علی^(ع) نسبت به دیگران می باشد.

ب - رسول خدا^(ص) به سند شیعه و سنی: پیامبر اکرم^(ص) از همان آغاز بعثت تا زمان احتضار بر فضیلت ایشان تصریح و تأکید داشتند. به غیر از حدیث مشهور و معتبر غدیر خم، جملاتی چون: او برادر و وصی من است، او افضل بر همگان است، من و او پدران این امت هستیم، من شهر علم و علی دروازه ی آن است و ... به تواتر نقل شده است و ذیلاً فقط به یک حدیث اشاره می شود:

«خداوند پیامبران مرسل خویش را بر ملائک مقربش برتری (فضیلت) داد و مرا بر جمیع پیامبران و فرستادگان خویش برتری داد و بعد از من، برتری (فضیلت) برای توست ای علی و برای امامان بعد از تو.» (کنز الدقایق و بحر الغرایب ج 14، ص 529)

ج - حضرت علی^(علیه السلام): ایشان نیز مکرر در جملات کوتاه و بلند، بر فضیلت خود نسبت به همگان (پس از رسول خدا^(ص)) اذعان نموده است، که خطبه ی معروف به «نورانیت» از جمله ی آنهاست و در نهج البلاغه نیز خطبه ها و بیانات بسیاری در این باب جهت روشننگری اذهان عمومی در امر هدایت وجود دارد.

د - ابوبکر و عمر: هر سه خلیفه ی قبل، خود جزو سابقینی هستند که مکرر بر فضیلت امام علی^(علیه السلام) نسبت به خود و دیگران اذعان داشتند. بنابر مستندات معتبر اهل سنت، در واقعه ی غدیر خم و معرفی ایشان به عنوان وصی و امام، اولین کسانی که بیعت کردند، ابوبکر و عمر و عثمان بودند. ابتدا آنها جلو آمدند و با جملاتی چون: «مبارک باد بر تو یا پسر ابیطالب» - «مبارک باد، مبارک باد بر تو یا علی، این فوز عظیم است که خداوند به تو داده است» - «ای مولایم، صبح کردی در حالی که خداوند تو را مولای جمیع مؤمنین از مرد و زن قرار داد» و ...، با ایشان بیعت کردند.

مرحوم علامه امینی^(ه) حدیث تبریک به آن حضرت را توسط ابوبکر و عمر و عثمان و سپس سایر مهاجرین و انصار را تحت عنوان «حدیث الهیئة» از بیش از 60 منبع معتبر اهل سنت نقل کرده است و هم چنین جمله ی معروف عمر مبنی بر «لولاک علی، قد هلک العمر - قطعاً اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود» که مکرر تکرار کرده بود نیز اسناد محکمی نزد اهل سنت دارد.

ه - با توجه به مطالب فوق و احادیث و مستنداتی که نقل آن چندین کتاب می خواهد و نیز حکم عقل که کاملاً روشن و گویاست، آیا می توان ذره ای در ساختگی بودن روایت منقول وهابی ها در سایت ها و شبکه های تلویزیونی و نیز تفسیر به رأی آنچه که گاه آ برای حفظ وحدت عمل بیان شده، شک نمود؟!